

lived experience of single educated girls living in Tehran in social spaces

Mohammad Yazdaninasab*

Nafiseh Karimi Alavijeh**

Abstract

Today, the concept of power has acquired new epistemological and ontological dimensions and has become more explanatory. The complex relationship between power and resistance has led to the criticism of the concept of resistance and the development of alternative concepts. The purpose of this paper is to first provide a brief overview of power, resistance, and alternative concepts of resistance as well as to analyze 20 narratives of single girls living in Tehran, Iran, using an interpretative hermeneutic approach. These narrations illustrate their experiences with power relations in their everyday lives. In order to achieve this goal, the study has examined the family, the university, the workplace, and the public environment. The finding showed that power encounters can take three forms: receptiveness to power, powerlessness, and resistance. According to the findings, the concept of resistance is fundamentally inadequate. According to the results, subjects did not have a fixed or integrated identity. They could be receptive, powerless or resistant according to their interpretation of power relationships.

Keywords: Four Dimensions of Power, Resistance, Powerlessness, lived Experience, Sexuality.

* Assistant Professor of Sociology at Faculty of Letters and Humanities, Shahid Beheshti University, Iran
(Corresponding Author), m.yazdani.n@gmail.com, m_yazdani@sbu.ac.ir, ORCID: <https://orcid.org/0000-0002-9186-6672>

** M.A. Student of Sociology at Tehran University, Iran, nafiseh.karimi@ut.ac.ir

Date received: 07/11/2023, Date of acceptance: 17/12/2023



تجربه زیسته دختران تحصیل کرده مجرد ساکن تهران در فضاهای اجتماعی

محمد یزدانی نسب*

نفیسه کریمی علویجه**

چکیده

در دنیای امروز تمام کنشگران اجتماعی از جمله زنان فضاهای مختلف اجتماعی را تجربه می‌کنند. فضاهایی از قبیل دانشگاه، محل کار، خیابان و غیره. در هر یک از این فضاها روابط اجتماعی خاصی جریان دارد. در اینجا روابط اجتماعی از منظر روابط قدرت نگرین شده است. امروزه مفهوم قدرت ابعاد جدید معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی به خود گرفته و قدرت توضیح‌دهندگی بیشتری پیدا کرده است. همزمان، انتقادات جدی به مفهوم مقاومت و برآمدن مفاهیم بدیل سبب پیچیدگی رابطه قدرت و مقاومت شده است. در این مقاله ابتدا شرحی مختصر از انواع قدرت، مفهوم مقاومت و مفاهیم بدیل آن را ارائه کرده‌ایم. سپس با رویکرد هرمنوتیک تفسیری و از طریق مصاحبه روایی با ۲۰ دختر مجرد ساکن تهران، تجربه زیسته آن‌ها در مواجهه با انواع قدرت را تحلیل کرده‌ایم. میدان‌هایی که اعمال قدرت در آن‌ها را بررسی کردیم خانواده، دانشگاه، محل کار و فضای عمومی بود. یافته‌ها حاکی از سه نوع مواجهه با روابط نابرابر قدرت است: پذیرش قدرت، احساس بی‌قدرتی و مقاومت. بیشترین تجربه در بین این سه نوع مواجهه، تجربه بی‌قدرتی بود. نتایج نشان دادند مفهوم مقاومت به تنهایی برای تحلیل مواجهه با قدرت به شدت ناکافی است. همچنین، بر اساس یافته‌ها می‌توان

* استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (تهران، ایران) (نویسنده مسئول)،

ORCID: <https://orcid.org/0000-0002-9186-6672> m.yazdani@sbu.ac.ir m.yazdani.n@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد، پژوهش علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، nafiseh.karimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۶



گفت سوژه‌ها هویت‌های یکپارچه ندارند و بر اساس تفسیرشان از موقعیت می‌توانند سوژه پذیرا، بی‌قدرت یا مقاوم باشند.

کلیدواژه‌ها: چهار بعد قدرت، مقاومت، بی‌قدرتی، تجربه زیسته، جنسیت.

۱. مقدمه

قدرت به اشکال مختلف در تمام روابط انسانی حاکم است و می‌توان وجهی معرفت‌شناختی و وجودشناختی برای آن قائل شد. به این معنا که اگر از دریچه قدرت به هستی اجتماعی بنگریم، می‌توانیم رد آن را در همه جا ببینیم. این گزاره را حتی می‌توان به روابط بین انسان و اشیاء نیز تعمیم داد. در وجه معرفت‌شناختی، آگاهی سوژه تحت تأثیر قدرت قرار می‌گیرد و در وجه وجودشناختی، هویت سوژه شکل می‌گیرد. قدرت در این معنا فراتر از نگاه کلاسیک خواهد بود. وقتی مفهوم قدرت مطرح می‌شود، بلافاصله این سؤال را می‌توان پیش کشید که چه مواجهه‌هایی در برابر قدرت وجود دارد؟ در پاسخ به این سؤال بسیاری متأثر از اسکات (۱۹۸۵، ۱۹۸۹، ۱۹۹۰) سراغ مفهوم «مقاومت» رفته‌اند و گزاره معروف فوکو (۱۹۷۸: ۹۵-۹۶ و ۱۹۸۲: ۲۱۶) یعنی «هرجا قدرت است مقاومت نیز هست» را به کار برده‌اند. اما آیا می‌توان مواجهه با قدرت را به یکی از مفاهیم مذکور تقلیل داد یا اینکه باید با استناد به واقعیت تجربی سخن از انواع مواجهه با انواع قدرت گفت؟ آنچه در تحقیقاتی از این دست مشهود است اتخاذ یک رویکرد نظری و سپس ردیابی پیش‌بینی آن رویکرد نظری بوده است. برای مثال، اگر تحقیقی قائل به آگاهی کاذب بوده است، صرفاً آگاهی کاذب را در میدان دنبال کرده‌اند و یا اگر قائل به مقاومت در زندگی روزمره بوده‌اند، سعی در نشان دادن مصادیق مقاومت بوده‌اند. این در حالی است که مواجهه به واقعیت تجربی، نشان می‌دهد شبکه مفهومی قدرت و مواجهه با آن بسیار پیچیده و در هم تنیده است و نمی‌توان مواجهه با قدرت را به یک مفهوم تقلیل داد. باید اشاره کرد که در کنار مفهوم مقاومت که در مطالعات روزمره بسیار برجسته شده است می‌توان سخن از بدیل‌های دیگر کرد. برای مثال در سنت هگلی ایده ارباب‌برده و در سنت مارکسیستی مفهوم آگاهی کاذب را داریم که هر دو در برابر ایده مقاومت قرار می‌گیرند (Yazdaninasab & Khademnabi 2023). یا دیگرانی همچون لوکس (۱۹۷۴، ۲۰۲۱) نیز معتقدند اعمال قدرت سبب می‌شود فرد کمتر قدرتمند مطابق میل فرد قدرتمند رفتار کند بنابراین، فردی که قدرت ندارد قادر به مقاومت نخواهد بود. مفهوم بی‌قدرتی به همین موضوع اشاره دارد: «ناتوانی فرد در

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۶۷

رسیدن به اهداف دلخواه» (Pauwels & Svensson, 2014; Seeman, 1959; Gaventa 1980)؛ (Efraimsson & et.al, 2003; TenHouten, 2016).

مفهوم قدرت و مواجهه با آن زمانی مهمتر می‌شود که به تجربه زیسته گروهی پردازیم که همواره به لحاظ تاریخی و ساختاری تحت انقیاد بوده‌اند؛ یعنی زنان. زنان همواره به واسطه درحاشیه‌بودگی در معرض انواع اعمال قدرت بوده‌اند (Fricker, 2012) و به همین دلیل حتی شاهد ظهور مطالعات گسترده ذیل مفهوم قدرت و انقیاد زنان هستیم. برای مثال فریکر (۲۰۰۷) مفهوم «نابرابری شناختی» زنان را به طور کلی با مفهوم قدرت تئوریزه کرده است و دوو (Deveaux) (۱۹۹۴: ۲۲۳) سه موج از ادبیات فمینیستی را متأثر از آثار فوکو و مفهوم قدرت تفکیک کرده است: موج اول به تأثیرات قدرت بر بدن و تز بدن‌های رام می‌پردازد. موج دوم روابط قدرت چندگانه، درهم تنیده و ذاتاً مناقشه‌آمیز را برگرفته و این گزاره که هر جا قدرت هست، مقاومت نیز هست، را در مطالعات میدانی به کار برده است. در نهایت، موج سوم به هویت جنسی و جنسیتی می‌پردازد و با رویکردی انتقادی به جداسازی و طبقه‌بندی مبتنی بر جنسیت در نتیجه گذار به رژیم مدرن قدرت و تکثیر گفتمان‌های سوژه‌سازی در مورد جنسیت می‌پردازد.

در اینجا قصد داریم به مطالعه تجربه زیسته دختران تحصیل کرده شهرستانی از روابط قدرت که اکنون مجرد و ساکن تهران هستند پردازیم. به این منظور با ۲۰ دختر مجرد تحصیل کرده که به دور از خانواده و در تهران ساکن هستند مصاحبه کرده‌ایم. این دختران در حال حاضر یا شاغلند یا دانشجوی. محل سکونت آن‌ها نیز یا خانه مجردی است یا پانسیون و خوابگاه دانشجویی. این گروه از دختران به چند دلیل به عنوان نمونه تحقیق انتخاب شدند: اول، با توجه به ساختارهای موجود، دختران بیش از پسران در معرض اعمال ابعاد مختلف قدرت، به ویژه روابط قدرت جنسیتی هستند؛ تمرکز ما در اینجا بر اعمال قدرت جنسیتی است. دوم، دختران نمونه ما زیست دوگانه داشته‌اند: زندگی در کنار خانواده و در محیط شهرستان و زندگی مجردی در تهران و سوم، این دختران به دلیل حضور در دانشگاه، و مواجهه با دخترانی از فرهنگ‌های متفاوت و همچنین آشنایی بیشتر با ارزش‌های جهانی به واسطه حضور در دانشگاه نوعی بازاندیشی نسبت به زندگی پیش از دانشگاه داشته‌اند. این ویژگی‌ها سبب شده است این افراد توانایی بازاندیشی نسبت به نظام ارزشی سنتی داشته باشند و همانطور که بعداً خواهیم دید این وضعیت سبب شده این افراد مواجهه‌های متنوعی به مقوله قدرت داشته باشند. بنابراین، در این مقاله سعی شده است بر اساس رویکردهای جدید به قدرت و مقاومت و طرح مفاهیم

بدیل مقاومت، از جمله پذیرش قدرت و بی‌قدرتی، تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از مواجهه با روابط قدرت ارائه کنیم. به این منظور در صدد پاسخگویی به این سوالات هستیم: اول، چه ابعادی از قدرت و چگونه بر این دختران اعمال می‌شود؟ و دوم، این دختران چه مواجهه‌ای با قدرت داشته‌اند؟

۲. پیشینه تحقیق

با توجه به قرابت انقیاد زنان و مفهوم قدرت، مطالعات زیادی در این حوزه در ایران انجام شده است. برای مثال، اباذری و همکاران (۱۳۸۷)، در مقاله‌ای با عنوان «احساس ناامنی در تجربه زنانه از زندگی روزمره»، احساس ناامنی زنان در فضای شهری در شهر تهران را مورد بررسی قرار داده‌اند و تجربه زیسته زنان از تجاوز و اعمال خشونت و همچنین نحوه مدیریت بدن به‌منابۀ استراتژی مقاومت در فضاهای شهری را تحلیل کرده‌اند. کافی و همکاران (۱۳۹۵)، در مقاله خود با عنوان «سرمایه فرهنگی زنان و ساختار توزیع قدرت در خانواده (مطالعه موردی: شهر شیراز)» به منابع قدرت زنان در خانواده پرداخته‌اند و سرمایه فرهنگی را یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش قدرت زنان در خانواده دانسته‌اند. شریفی‌ساعی و آزادارمکی (۱۴۰۰) در مقاله «قدرت و مقاومت زنان در خانواده ایرانی: روایت زنان از شیوه‌های مقاومت فرهنگی در خانواده» به ساخت قدرت در خانواده و مفهوم پدرسالاری پرداخته‌اند و استراتژی‌های مقاومت زنان را استخراج کرده‌اند. نمونه‌ای دیگر از این دست تحقیقات، مقاله «میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره» نوشته عنایت و سروش (۱۳۸۸)، است که به بررسی اعمال قدرت و استراتژی‌های مقاومت از سوی زنان در خانواده پرداخته‌اند. این موارد فقط نمونه‌ای از آثاری بود که در مورد مناسبات قدرت و زنان انجام شده است.

همانطور که ملاحظه می‌شود تمام این مطالعات متمرکز بر مقاومت زنان هستند (حال چه در فضای خانه یا فضاهای عمومی). همانطور که در مقدمه نیز ذکر شد، مقاومت فقط یک وجه از مواجهه با قدرت است. زنان در مواجهه با قدرت، رفتارهای متنوعی از خود بروز می‌دهند که لزوماً ذیل مفهوم مقاومت نمی‌گنجد. همچنین در این مطالعات شاهد هستیم که قدرت در ابعاد چندگانه در نظر گرفته نشده است و صرفاً یک یا دو بعد از آن مورد توجه بوده است. در اینجا ما مدعی هستیم که اول، قدرت ابعاد متنوعی دارد و در اینجا ما آن را مفهومی چهار بعدی در نظر خواهیم گرفت و دوم، مواجهه با این انواع قدرت، یک حالت ندارد و می‌تواند بسته به موقعیت اشکال متنوعی داشته باشد.

۳. چهارچوب مفهومی

همانطور که در مقدمه اشاره شد، سه نوع مواجهه با قدرت (به شکلی که ما در اینجا قصد داریم بررسی کنیم) در ادبیات فمینیستی وجود دارد. بخشی از این ادبیات که ذیل موج دوم تئوریزه شده‌اند، حول روابط متنوع و متکثر قدرت از یک سو و مواجهه با قدرت از سوی دیگر، می‌چرخند. در این رویکرد، افراد هویت‌ها و روابط ثابت را به صورت مداوم و عمدتاً ظریف به چالش می‌کشند و اصطلاحاً مقاومت می‌کنند. این نوع مفهوم‌پردازی قدرت برای فمینیست‌هایی که قصد دارند منابع متنوع انقیاد زنان را نشان دهند و همچنین برای نشان دادن اینکه زنان همواره در زندگی روزمره دست به مقاومت می‌زنند مفید بوده است (Deveaux, 1994: 231) با این حال ڈوو (۱۹۹۴: ۲۳۴) به درستی معتقد است علی‌رغم مفیدبودن ایده مقاومت فوکو، بایستی به ظرفیت مقاومت برای زنان نیز توجه داشت. به عبارت دیگر، ڈوو با نقد گزاره «هرجا قدرت هست، مقاومت نیز هست» مطرح می‌کند که زنان در بسیاری از موقعیت‌ها امکان مقاومت ندارند و نمی‌توان تمام مواجهه‌های زنان با قدرت را ذیل مقاومت توضیح داد. به همین دلیل ما در اینجا قصد داریم به انواع مواجهه با قدرت، و نه فقط مقاومت، پردازیم.

در واقع ما در اینجا از دو دسته نظریه استفاده کرده‌ایم: ادبیات قدرت و ادبیات مقاومت. همان‌طور که اشاره شد، ادبیات مقاومت متأثر از کارهای اسکات است. ادبیات قدرت نیز هرچند از دیرباز مطرح بوده است اما افرادی مانند دال (Robert Dahl) (۱۹۵۷) و باچراج و باراتز (Bachrach, P. and Baratz, M) (۱۹۶۲) آن‌ها را به خوبی صورت‌بندی کرده‌اند و ما از این صورت‌بندی‌ها استفاده خواهیم کرد. با این حال، صورت‌بندی قدرت محدود به ایده‌های دال نخواهد بود و ما از ابعاد دیگر نیز (بعد سوم قدرت (Lukes 1974) و بعد چهارم قدرت (فوکو)) بهره خواهیم برد.

قبل از هر چیز باید روشن شود که قدرت چیست و چگونه عمل می‌کند؟ دایجستر (۱۹۹۲) و هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱) بر اساس ادبیات نظری که در حوزه علوم اجتماعی وجود دارد، چهار بعد یا نوع از قدرت را متمایز می‌کنند. دایجستر دو بعد اول را سویه لیبرال می‌نامد که اولی محصول اندیشه رابرت دال است و دومی توسط باچراج و باراتز مطرح شده‌اند. البته هیندس (۱۳۹۶) در کتاب «گفتارهای قدرت» برای بعد دوم نام «اصلاحی» را برگزیده است. وجه اشتراک این دو بعد، رقابت آگاهانه و آزاد طرفین رابطه است. در بعد اول، A بر B قدرت اعمال می‌کند و او را وادار به انجام کاری می‌کند که اگر چنین قدرتی اعمال نمی‌شد، آن کار را

انجام نمی‌داد. بعد دوم، به دستکاری رویه‌ها و قواعد می‌پردازد. به این معنی که A با دستکاری رویه‌های نهادی یا اعمال نفوذ در تعیین قواعد و قوانین، مانع دستیابی B به اهدافش می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در هر دو حالت مذکور، طرفین هم از منافع خود آگاهی دارند و هم از اعمال قدرت. بنابراین، تفاوت ماهوی چندانی بین این دو وجه وجود ندارد و فقط نحوه اعمال قدرت متفاوت است. در اولی این اعمال قدرت مستقیم و در دومی غیرمستقیم است. اما نوع سوم که لوکس (۱۹۷۴) مطرح می‌کند و صورت‌بندی پیشین را متهم به نادیده گرفتن آن می‌کند کاملاً متفاوت است. در این وجه، B با اراده خود کاری که A از او بخواهد انجام می‌دهد. در این حالت، تضاد منافع آشکار و واضح نیست و A با دستکاری B (نه دستکاری رویه‌ها و قواعد مانند بعد دوم) به منافعش می‌رسد (Digeser 1992). وجه سوم، تکامل یافته مفهوم آگاهی کاذب سنت مارکسیستی است؛ آنجا که معتقد به درونی‌سازی ایدئولوژی بورژوازی توسط طبقه کارگر است. مثالی دیگر از نزدیکی این مفهوم با سنت مارکسیستی، مفهوم هژمونی گرامشی است که معتقد است طبقه کارگر از طریق نهادهای آموزشی جامعه‌پذیر می‌شوند؛ بنابراین جامعه‌پذیری و درونی کردن ارزش‌های مرکز در صورتی که با منافع فرد یا گروهی در تضاد باشد ذیل بعد سوم قدرت می‌گنجد. هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱)، بعد سوم را شامل اعتقادات عمومی می‌داند که روابط سلطه را تقویت و بازتولید می‌کند. هاگارد معتقد است در این وضعیت، کنشگران روابط از جنس سرکوب و سلطه را به عنوان «نظم طبیعی» می‌پذیرند؛ این امر ناشی از فراگیر بودن اعتقادات عمومی و گرایش به شیء‌سازی روابط سلطه است. هاگارد به پیروی از فوکو (۱۹۸۰) استدلال می‌کند که شیء‌سازی مستلزم توانایی نخبگان برای پنهان کردن ماهیت برساخت‌گرایانه نظم اجتماعی است به طوری که وضعیت موجود تنها نظمی باشد که می‌تواند وجود داشته باشد. قدرت در بعد چهارم، به تبعیت از فوکو، یعنی خلق سوژه‌های اجتماعی با گرایش‌های اجتماعی معین که آن‌ها را مستعد پذیرش سلطه می‌کند (Yazdaninasab and Khademnabi, 2023: 84). بر خلاف سه بعد نخست از قدرت، که سوژه‌ها از پیش تعیین شده‌اند و ما با هویت‌های معینی از سوژه‌ها سروکار داریم، در بعد چهارم، این قدرت است که سوژه را برمی‌سازد (Foucault, 1982: 217). به عبارت دیگر، در این وجه از قدرت مهم چگونگی ساخت سوژه‌های اجتماعی از طریق قدرت است. نتیجه این نگاه، قدرت مرکز‌زده و چندگانه است که همزمان A و B را برمی‌سازد. سوژه‌هایی که احتمالاً مطیع هستند و بعید به نظر می‌رسد که آشکارا مقاومت کنند. هاگارد بعد سوم را معرفت‌شناختی و بعد چهارم را هستی‌شناختی می‌نامد و به درستی معتقد است بعد سوم و چهارم قدرت

درهم آمیختگی زیادی دارند. برای مثال به عنوان یکی از سازوکارها، سوژه از طریق درونی کردن برخی باورهای معرفتی (وجه معرفت‌شناختی بعد سوم)، سلطه را می‌پذیرد و به این ترتیب سوژه به لحاظ هستی‌شناسی (سوژه مطیع) خلق می‌شود (بعد چهارم) یا از لحاظ معرفتی ارزش‌ها را نمی‌پذیرد اما به دلیل پیامدهایی که برایش دارد و سازوکارهای تنبیه و پاداش مطابق قدرت رفتار می‌کند، مقاومت می‌کند یا احساس بی‌قدرتی دارد؛ در تمام این حالت‌ها هویت سوژه از طریق روابط و مناسبات قدرت برساخته و خلق شده است.

اما منظور از مقاومت چیست؟ فوکو (۱۹۷۸: ۹۵-۹۶؛ ۱۹۸۲: ۲۱۶) مطرح می‌کند: «هر جا قدرت هست، مقاومت نیز هست». اما باید این گزاره فوکو را تصحیح کرد: همه جا قدرت هست، و هر جا قدرت است پذیرش، بی‌قدرتی و مقاومت نیز هست (Yazdaninasab & Khademnabi 2023). برخی محققان بدون توجه به زمینه‌ای که کنش در آن رخ می‌دهد، هر گونه کنشی را به مثابه مقاومت تعریف می‌کنند (Butler 1993, 1997). برای مثال، انجام ندادن کاری یا بازنمایی هویتی که از شما انتظار می‌رود ممکن است ذیل مقاومت بگنجد یا اسکات و پیروان او «قصد و نیت» را مشخصه مقاومت می‌دانند و دیگرانی چون هلندر و اینونر (Hollander and Einwohner ۲۰۰۴) بر تعمدی بودن و اهداف مقاومت تأکید می‌کنند. یا میشل دوسرتو خلایقیت در کنش‌های مقاومت را برجسته می‌سازد (شفیعی، ۱۳۹۳: ۱۵۸). در اینجا قصد نداریم به جزئیات این رویکردها پردازیم اما می‌توان یک نقد کلی و اساسی به تمام آن‌ها وارد کرد: هرچند این رویکردها مقاومت را در دل شبکه قدرت مطرح کرده‌اند اما هرگز به «چگونگی عملکرد قدرت» توجه نداشته‌اند (Weitz, 2001). برای مثال، ویتاگن - یوهانسن (Vinthagen - Johansson) (۲۰۱۳: ۱۶) در نقد دوسرتو می‌نویسد: هر نوع استفاده از محصولات و فضا در صورت‌بندی دوسرتو مقاومت تلقی می‌شود حتی اگر به اندازه کافی قوی نباشد و بر روابط قدرت تأثیر نگذارد. در اینجا، مانند ویتاگن - یوهانسن و ویتز معتقدیم که مقاومت باید هم‌زمان به «آگاهی و نیت» و «ماهیت کنش» توجه کند. و البته در راستای مباحثی که درباره قدرت گفتیم، این را نیز در نظر داریم که ادراک کنشگر و هستی‌شناسی او «نیت و آگاهی» را شکل می‌دهد. بنابراین، برای تمایز بین موقعیتی که قدرت موفق می‌شود و هیچگونه مقاومتی را بر نمی‌انگیزد و موقعیتی که اعمال قدرت با مقاومت همراه می‌شود سراغ رویکرد هرمنوتیکی برویم و بر اساس تفسیر کنشگر از موقعیت، وضعیت را درک کنیم. در نهایت می‌توان بر اساس دیدگاه ویتاگن - یوهانسن (۲۰۱۳) مقاومت را اینگونه فهم کرد: مقاومت کنش است؛ کنشی با نیت‌های متکثر و متنوع، و نه لزوماً نیت مقاومت در برابر فرد، گروه، نهاد یا هر چیز دیگر و

مهم‌تر از آن مقاومت، معطوف به قدرت است. یعنی زمانی می‌توان از مقاومت سخن گفت که کنش مقاومت بر روابط قدرت اثر بگذارد.

اما منظور از بی‌قدرتی و پذیرش قدرت چیست؟ برای فهم و تدقیق این مفاهیم، دو مفهوم سوژکتیویته و عاملیت راهگشاست. در ادبیات معمولاً این دو مفهوم یکی انگاشته می‌شوند اما این دو مفهوم را باید متفاوت از یکدیگر به کار برد (Allen, 2002). سوژکتیویته به معنای توانایی اندیشیدن و بازاندیشی است: سوژه دارای سوژکتیویته ادراکی از موقعیت‌اش دارد و در مورد روابط قدرت و نابرابری بازاندیشی کرده است. اما عاملیت، به معنای توانایی کنش است. همانطور که هانا آرنه هم مطرح می‌کند، پیش شرط عاملیت، سوژکتیویته است. بر این اساس می‌توان گفت سوژه پذیرا نه سوژکتیویته دارد نه عاملیت؛ روابط سلطه برای او امری بدیهی، طبیعی و مشروع است که در او درونی شده است (Haugaard 2020b, pp. 79-83). این نوع سوژه وضعیت موجود را می‌پذیرد و حتی آن را بازتولید می‌کند زیرا در نگاه چنین سوژه‌ای وضعیتی غیر از آنچه درون آن قرار دارد «امکان» ندارد؛ اصطلاحاً تا بوده چنین بوده. در سوژه بی‌قدرت سوژکتیویته داریم اما عاملیت نداریم؛ سوژه بی‌قدرت از روابط سلطه آگاهی دارد اما به هر دلیلی (عمدتاً فقدان یا کمبود منابع قدرت) امکان مقاومت ندارد، به همین دلیل است که احساس بی‌قدرتی می‌کند (یزدانی‌نسب و هدایتی، ۱۴۰۲) و احساس می‌کند کنترل بیرونی زندگی او را پیش می‌رانند. در مقاومت اما، هم سوژکتیویته داریم و هم عاملیت؛ سوژه مقاوم روابط نابرابر قدرت را درک می‌کند و در برابر آن می‌ایستد. بنابراین، سوژه مقاوم هم سوژکتیویته دارد هم عاملیت؛ سوژه بی‌قدرت سوژکتیویته دارد اما عاملیت ندارد؛ و سوژه پذیرا نه سوژکتیویته دارد نه عاملیت.

۴. روش تحقیق

همان‌طور که در بخش نظری اشاره شد، تفسیر کنشگران از روابط اجتماعی برای درک اینکه آن‌ها چه کنشی در برابر قدرت می‌گیرند اساسی است. بر همین اساس، روش این مطالعه مبتنی بر هرمنوتیک تفسیری است که لیندث و نوربرگ (Lindseth and Norberg) (۲۰۰۴) تشریح کرده‌اند. بنیان هرمنوتیک تفسیری مبتنی بر تجربه زیسته و تفسیر کنشگران از موقعیتی است که درون آن بوده‌اند. مطابق توضیحی که از ابعاد سوم و چهارم قدرت ارائه شد و این پیش‌فرض که هویت کنشگر از پیش تعیین شده نیست، مشارکت‌کننده می‌تواند دارای هویت‌های متکثر

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۷۳

باشد و بسته به موقعیت و تفسیری که از موقعیت دارد دست به کنش بزند: مقاومت کند، احساس بی‌قدرتی داشته باشد یا وضعیت را آنگونه که هست بپذیرد.

روش جمع‌آوری داده مصاحبه‌ی روایتی با بیست دختر مجرد ساکن تهران است. کسانی که به دور از خانواده در تهران زندگی مجردی دارند. نمونه‌گیری مشارکت‌کنندگان هدفمند بوده است. این مصاحبه‌ها در نیمه‌ی دوم سال ۱۴۰۰ انجام شد و زمان هر مصاحبه از ۳۰ تا ۹۰ دقیقه بود. با اجازه مشارکت‌کنندگان مصاحبه‌ها ضبط و سپس پیاده‌سازی شد و برای اطمینان از صحت داده‌ها متن پیاده‌شده با فایل‌های صوتی تطبیق داده شد. برای حفظ اطلاعات، اسامی مشارکت‌کنندگان که در اینجا خواهد آمد اسامی مستعار خواهد بود. اما با توجه به اینکه اسامی معمولاً بار قومی، جنسی، دینی و منطقه‌ای دارند (Heaton 2022, p. 127) در انتخاب اسامی مستعار سعی شد اسامی مشابه به اسامی واقعی انتخاب شوند.

سؤالات ما از مشارکت‌کنندگان حول روابط قدرت، واکنش آن‌ها و چرایی واکنش آن‌ها بود. در طول مصاحبه سعی کردیم از عقیده و نظر آن‌ها سؤال نکنیم و بیشتر آن‌ها را ترغیب تا داستان زندگی خود را تعریف کنند تا بتوانیم تجربه آن‌ها را بر اساس مفاهیم تئوریک تحلیل کنیم. در نهایت، از طریق تحلیل تماتیک، واحدهای معنایی را استخراج کردیم و مواردی که به اهداف تحقیق ما مرتبط نبود کنار گذاشتیم. در ادامه از طریق کدگذاری چند مرحله‌ای معنایی بنیادین را با محوریت مفهوم قدرت، از مصاحبه‌ها استخراج کردیم (see Lindseth and Norberg 2004). کدهای محوری و فرعی از دو طریق انتخاب شدند: برخی از آن‌ها به صورت پیشینی و مستخرج از مبانی نظری بودند و برخی بر اساس روایت‌های پاسخگویان.

۵. یافته‌ها

۱.۵ سیما و موقعیت پاسخگویان

همان‌طور که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، ۹ نفر از مشارکت‌کنندگان دانشجوی، ۸ نفر شاغل و ۳ نفر دانشجوی-شاغل هستند. وضعیت مالی خانواده از سوی این مشارکت‌کنندگان عمدتاً ضعیف یا متوسط ارزیابی شده است و میزان تحصیلات اکثر مشارکت‌کنندگان بیش از والدین آن‌هاست. بازه سنی مشارکت‌کنندگان نیز از ۲۳ سال تا ۳۵ سال است که متولدین ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۷ را دربرمی‌گیرد. بر اساس تحصیلات و شغل والدین و همچنین وضعیت مالی خانواده

می‌توان ادعا کرد پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانوادگی اکثر مشارکت‌کنندگان پایین و متوسط است.

جدول ۱. سیمای مشارکت‌کنندگان

نام	سن	تحصیلات	فعالیت کنونی	محل تولد	تحصیلات پدر	تحصیلات مادر	شغل پدر	شغل مادر	وضعیت مالی خانواده
سعیده	۲۸	کارشناسی ارشد	دانشجو	کرمان - شهر بابک	دیپلم	سیکل	پیمانکار	خانه دار	متوسط
معصومه	۳۳	کارشناسی ارشد	شاغل	بجنورد	دیپلم	ابتدایی	کشاورز	خانه دار	متوسط
سمانه	۳۵	کارشناسی ارشد	شاغل	گیلان- رودبار	ابتدایی	ابتدایی	کشاورز	کشاورز	متوسط
نجمه	۳۳	کارشناسی	شاغل	کرج	دیپلم	ابتدایی	آزاد	خانه دار	ضعیف
مریم	۲۹	کارشناسی	شاغل	گنبد کاووس	دیپلم	نهضت	هزمنند	خانه دار	ضعیف
پریسا	۳۲	کارشناسی	شاغل	کرمانشاه	دیپلم	دیپلم	راننده کامیون	آرایشگر	متوسط
نگار	۲۳	کارشناسی ارشد	دانشجو	اصفهان	کارشناسی	کارشناسی	آزاد	آزاد	خوب

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویچه) ۱۷۵

نام	سن	تحصیلات	فعالیت کنونی	محل تولد	تحصیلات پدر	تحصیلات مادر	شغل پدر	شغل مادر	وضعیت مالی خانواده
زهرا	۳۲	کارشناسی ارشد	شاغل	سنندج	ابتدایی	بیسواد	کشاورز	خانه دار	متوسط
نازنین	۲۷	کارشناسی ارشد	دانشجو	کرمانشاه	دیپلم	سیکل	نظامی	خانه دار	متوسط
رقیه	۳۰	کارشناسی ارشد	دانشجو	روستاهای لرستان	نهضت	سیکل	کشاورز	خانه دار	متوسط
فاطمه	۲۴	کارشناسی ارشد	دانشجو	چالوس	کارشناسی	دیپلم	شهرداری	خانه دار	متوسط
لیلا	۲۵	کارشناسی ارشد	دانشجو-شاغل	همدان	سوم راهنمایی	پنجم ابتدایی	آزاد-تاسیسات	مربی مهد	ضعیف
زینب	۲۵	کارشناسی ارشد	دانشجو	اصفهان	دیپلم	دیپلم	آزاد	خانه دار	متوسط
حدیثه	۲۴	کارشناسی ارشد	دانشجو	اصفهان	دیپلم	دیپلم	کارمند	خانه دار	ضعیف
نفیسه	۲۴	کارشناسی ارشد	دانشجو	یزد	کارشناسی ارشد	دیپلم	کارمند	خانه دار	ضعیف
محبوبه	۲۶	کارشناسی	شاغل	سبزوار	سیکل	بیسواد	کشاورز	خانه دار	ضعیف

نام	سن	تحصیلات	فعالیت کنونی	محل تولد	تحصیلات پدر	تحصیلات مادر	شغل پدر	شغل مادر	وضعیت مالی خانواده
سمیه	۲۳	کارشناسی ارشد	دانشجو-شاغل	اصفهان	دیپلم	دیپلم	آزاد-مکانیک	پرستار	خوب
ناهید	۲۷	کارشناسی	شاغل	بجنورد	دیپلم	کارشناسی ارشد	بیکار	کارمند	متوسط
سیما	۲۳	کارشناسی ارشد	دانشجو	خوزستان-ایذه	کارشناسی	کارشناسی	فرهنگی	فرهنگی	متوسط
شکوفه	۲۳	کارشناسی ارشد	دانشجو-شاغل	سمنان	دیپلم	دیپلم	حسابدار	خانه دار	متوسط

یافته‌های پژوهش

همانطور که اشاره شد، مهمترین ویژگی این افراد تجربه زیسته دوگانه‌ای است که دارند. زندگی در کنار خانواده در یک محیط سستی و سپس ورود به کلان‌شهر تهران که ناشناختگی از ویژگی‌های آن است در کنار تجربه زیست دانشجویی که فرد را مستعد بازاندریشی می‌کند. همین زیست دوگانه سبب شده است که تقریباً تمام مشارکت‌کنندگان در روایت‌های خود وضعیت اکنون‌شان را با گذشته مقایسه کنند. برخی از مشارکت‌کنندگان به صورت مستقیم به این زندگی دوگانه اشاره کرده‌اند. سعیده در روایت خود از دانشگاه می‌گوید:

«دانشگاه تاثیر خیلی زیادی روی من داشت. من توی مدرسه هیچ دوستی نداشتم ... ولی دوران دانشجویی متفاوت بود. بهترین دوستای من مال کارشناسی هستن. دانشگاه باعث شد من بیشتر اجتماعی بشم، حرف بزنم، از اون لاک خودم بیرون. خیلی راضی ام ازش.»

نازنین نیز چنین روایتی از نقش دانشگاه در زندگی‌اش دارد:

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۷۷

«دوست نداشتم دختر باشم تا کارشناسی. کارشناسی که رفتم دانشگاه تو محیط کاملاً دخترونه بودم توی خوابگاه بودم بعد می دیدم دنیای دخترها چقدر قشنگ تره. مثلاً لاک می خریدم، گیره سر می خریدم، موهامو گذاشتم بلند بشه و دیگه از اونموقع به بعد دختر شدم.»
نفیسه موردی است که انتظار رفتن به دانشگاه را می کشد تا بتواند از خانواده دور باشد. خانواده‌ای که در آن پدر با اعمال قدرت از نوع اول، محدودیت‌های بسیاری برای او ایجاد کرده است در حدی که از «دختر بودن» متنفر است. این روایت‌ها نشان می‌دهند چگونه نهاد دانشگاه و زیست دانشجویی هویت افراد را تغییر می‌دهد.

بر اساس روایت‌های مشارکت‌کنندگان از روابط قدرت، توانستیم سه نوع سوژه را از یکدیگر متمایز کنیم: سوژه پذیرا، سوژه بی‌قدرت و سوژه مقاوم. باید اشاره کنیم که طبق بعد هستی‌شناسانه قدرت که هویت و سوژه را از پیش تعیین شده نمی‌داند، در اینجا ما با سوژه‌های یکپارچه مواجه نخواهیم بود. یعنی هرگز نمی‌توان گفت فلان مورد کاملاً پذیرا، بی‌قدرت یا مقاوم است. مشارکت‌کنندگان در تجربه زیسته خود از روابط قدرت هر سه هویت را بسته به موقعیت داشته‌اند. آنچه برای ما مهم است این است که در چه شرایطی هر یک از مشارکت‌کنندگان این هویت‌ها را داشته‌اند.

۲.۵ سوژه پذیرا

سوژه پذیرا کسی است که نابرابری و روابط قدرت را نه به مثابه نابرابری بلکه آن را به منزله امری «طبیعی» می‌داند. بنابراین این نوع سوژه وضعیت موجود را می‌پذیرد و حتی آن را بازتولید می‌کند زیرا در نگاه چنین سوژه‌ای وضعیتی غیر از آنچه درون آن قرار دارد «امکان» ندارد؛ اصطلاحاً تا بوده چنین بوده. یکی از سازوکارهای خلق سوژه، معرفت ضمنی/عملی است که سوژه آن را در زندگی روزمره خود تجربه می‌کند. در محیط‌های سنتی که وضعیتی غیر از آنچه هست، قابل تصور نیست، سنت و هنجارهای موجود سوژه منطبق با خود را خلق می‌کنند. در این حالت (منطبق با بعد سوم قدرت)، وضعیت نابرابر یا روابط قدرت نابرابر به مثابه «نظم طبیعی» تفسیر می‌شود (Haugaard 2020, pp. 79-83).

یکی از مصادیق پذیرا بودن سوژه، طبیعی انگاشتن کلیشه‌های جنسیتی است. یکی از مهمترین کلیشه‌های جنسیتی که در بین اکثر مشارکت‌کنندگان و در محیط خانواده مشاهده گردید نسبت دادن ویژگی‌های خاص به جنسیت مرد و زن بود. معصومه می‌گوید: «شخصیت زنانه و ظرافتم کمه. بیشتر مردونه ام. حس خوبی بهم نمی‌ده. دوست دارم تغییر کنم».

گفتیم بعد سوم قدرت، به تعبیر هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱) بعد معرفی است و مطابق بعد چهارم هویت سوژه را برمی‌سازد. برای معصومه این کلیشه‌های جنسیتی درونی شده و آن‌ها را کاملاً پذیرفته است. برای او زن بودن مساوی است با ظرافت. فاطمه، زینب، محبوبه و سمیه نیز ویژگی‌های ذاتی‌ای را به مرد و زن نسبت می‌دهد:

«اتفاقاً من خیلی خوشم می‌آد آگه توی خانواده رفتار متفاوتی باهام بشه. ... به نظرم خانوما باید ... نیازمند به مردا باشن حمایت بشن. ... مردا نباید خودشونو لوس کنن. ... حتی دوست ندارم گریه کنن. یا بدم می‌آد ابرو بردارن، موی دستاشونو بززن. زنا آرایش کنن لباسای خوشگل بپوشن ناز داشته باشن.» (فاطمه)

«ناز کردن زنونه است، مردا ناز کنن دوست دارم بزمنشون. یا از مردی که آرایش می‌کنه یا ابروهاشو برمی‌داره خیلی بدم می‌آد چون ظرافت زنونه ست. یا کارای سخت زن‌ها رو اذیت می‌کنه. زن‌ها باید احساسی‌تر باشن ولی مرد چون باید مدیریت بحران بکنه، منطقیش باید جلوی احساسش باشه. زن باید توی کارش مثل غذا درست کردن و... ظرافت داشته باشه.» (زینب)

«از نظر ویژگی‌های ظاهری اینکه مردا آرایش می‌کنن و... خیلی بدم می‌آد و می‌گم اینا مردونه نیست، مرد باید اقتدار داشته باشه، ابهت داشته باشه. لوس حرف نزنه، خودشو با هرکسی قاطی نکنه، برای زن هم خوب نیست ولی زن لطیف‌تره» (محبوبه).

«شغل‌های خیلی زوری و خطرناک و کثیف مثل مکانیکی و... مردونه‌ست. زن روحیه لطیف داره، عاشق زیباییه. شغل‌هایی که آرامش توشه زنونه‌ست. بعد یه سری شغل‌های دیگه مثل قاضی و سرهنگ و... برای زن‌ها جالب نیست.» (سمیه)

همانطور که ملاحظه می‌شود برخی از سوژه‌ها که در این بخش تحت عنوان سوژه پذیرا نام گرفتند چگونه خود روابط جنسیتی نابرابر را بازتولید می‌کنند. طبق بعد سوم قدرت، این سوژه‌ها با طبیعی انگاشتن و انتساب برخی ویژگی‌ها به زن و مرد، تبدیل به سوژه‌ای شده‌اند که بدون اینکه اجباری را حس کنند مطابق با آنچه گفتمان مردسالاری مطرح می‌کند، رفتار می‌کنند. این موضوع را در تقسیم کار در خانه نیز می‌توان مشاهده کرد. نگار در مورد تقسیم‌کار جنسیتی می‌گوید:

«ظرافتی که من تو ظرف شستن دارم داداشم نداره. و زوری که اون داره من ندارم. زور زن و مرد یکی نیست. شستن دسته جمعی ظرفا واسه زنا خوبه خب غیبت می‌کنن و بهتره تا اینکه چارتا گولاخ سیبلو این کار رو بکنن. یا زنا با ذوق بیشتری می‌زنن.»

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۷۹

بستری که خانواده در آن قرار دارد سبب می‌شود تا تفسیر مشارکت‌کنندگان از تقسیم کار متفاوت باشد. برای مثال سمانه که در یک محیط روستایی و خانواده کشاورز رشد کرده است این نوع تقسیم کار را اصلاً بی‌عدالتی نمی‌داند و حتی معتقد است به نوعی به نفع دختران است. او می‌گوید:

«از مردا که انجام دادن کارهای خونه رو اصلاً انتظار ندارن برای من طبیعیه، حس تبعیض ندارم چون ما کشاورزیم دخترها کار می‌کنن اما پسر کارهای سخت‌تر می‌کنه، من اینا رو درک می‌کنم. مثلاً پسرا دور باغ رو سیم‌کشی می‌کنن. ما هم کار می‌کردیم. تا زمانی که کم‌رود نداشتیم می‌رفتم سر زمین. اصلاً زور توی خونه ما نیست.»

همانطور که از روایت سمانه برمی‌آید، او نه تنها در امور خانه مشارکت داشته بلکه در بیرون از خانه، در باغ نیز دوشادوش برادرانش کار می‌کرده است اما همچنان کار کردن در خانه را وظیفه زن می‌داند؛ اما از نظر او این تفاوت، تبعیض به شمار نمی‌رود. حتی ادامه تحصیل برادران در برابر ترک تحصیل خواهران، یا خشونت علیه زن نیز امری طبیعی قلمداد می‌شود:

«خواهرای بزرگتر از من بیشتر از سیکل نمی‌تونستند درس بخونن. برادرای منو فرستادن ولی خواهرای من رو نه. یه چیز طبیعی بود تو اون سالها.»

پذیرا بودن سوژه را در «بیرون رفتن» و «رابطه با جنس مخالف» نیز می‌توان مشاهده کرد. روایت‌های زیر نشان می‌دهند «دختر، باید دختر خوبی باشد»، در اینصورت مشکلی پیش نخواهد آمد. سعیده می‌گوید:

«بستگی به خود آدم داره، من دوست بخصوصی ندارم. دوستای من خواهرامن و دخترای فامیل. ... از نظر بیرون رفتن محدودیتی نداشتم چون آدمی نبودم که خیلی بیرون برم. ... چون پوشش غیر عادی و غیر عرفی هیچوقت نداشتم بابای منم نگفته این لباسو بپوشید یا نپوشید.»

برخی دیگر نیز چنین روایتی ارائه می‌کنند: «خیلی برای بیرون رفتن به من کاری نداشتن چون اهل پسر و اینا نبودم» (معصومه). «من خودم چون دختر خوبی ام و رعایت می‌کنم خانواده بهم کاری ندارن» (حدیثه). مریم نیز روایت مشابهی مطرح می‌کند و اخلاق و رفتار مردانه خود و اعتمادی که خانواده به او دارند را دلیل رفتار خانواده با خود می‌داند: «من باعث شدم با اخلاق مردونه‌ام، جدی، پیگیر و عصبی بودم کسی مزاحم نشه ولی نمی‌گفتن چون تو زنی باید فلان کارو بکنی. ولی سبک نبودم؛ همیشه مثل یک مرد برخورد کردم حتی با مدیر» لازم به ذکر است این روایت‌ها فقط مصادیقی بودند از طبیعی انگاشتن روابط قدرت از سوی برخی از مشارکت‌کنندگان. همچنین، این روایت‌ها به این معنا نیست که تمام

مشارکت‌کنندگان این کلیشه‌های جنسیتی را پذیرفته‌اند یا در موقعیت‌های مشابه با روایت‌های فوق، رفتار مشابه داشته‌اند.

اما این سوژه‌های پذیرا چگونه ساخته شده‌اند؟ منطبق با بعد چهارم قدرت، سوژه از پیش تعیین شده نیست و طی زیست خود برساخته می‌شود. این مشارکت‌کنندگان با درونی کردن ارزش‌های غالب خانواده و محیط سنتی‌ای که در آن زیسته‌اند، کلیشه‌های جنسیتی را طبیعی انگاشته‌اند. جالب است که همین سوژه‌ها که در اینجا به مثابه سوژه پذیرا شناخته می‌شوند در محیط‌های دیگر در برابر نابرابری جنسیتی و روابط قدرت نابرابر یا مقاومت کرده‌اند یا احساس بی‌قدرتی داشته‌اند. یعنی نوعی بازاندیشی نسبت به مسائل جنسیتی. اما چرا سوژه پذیرا در خانواده دست به مقاومت نزده است؟ (همانطور که ذکر شد برخی مشارکت‌کنندگان در خانواده نیز سوژه پذیرا نبودند یا حداقل احساس بی‌قدرتی نداشته‌اند). جوست (Just 2003) (۲۰۰۳) و وندن تورن و همکاران (Van den tom&et.al) (۲۰۱۵)، دو سازوکار روان‌شناختی برای پذیرش وضعیت موجود از سوی کسانی که در موقعیت فروتر قرار دارند مطرح می‌کند که می‌تواند نحوه کار «درونی کردن» و «طبیعی انگاشتن» (Haugaard 2020) را توضیح دهد. یکی از این سازوکارها عدم استقلال است. سوژه پذیرا به دلیل وابستگی به خانواده (به دلیل نداشتن منابع قدرت کافی) به لحاظ مادی و عاطفی از بدو تولد ارزش‌ها خانواده را درونی می‌کند و خود به مثابه خانواده‌اش می‌شود و توانایی بازاندیشی را از دست می‌دهد. توانایی بازاندیشی برای این سوژه زمانی رخ می‌دهد که ارزش‌های رقیبی وجود داشته باشد و سوژه از آن ارزش‌ها آگاهی یافته و آن‌ها را درونی کند. همچنین، جوست مطرح می‌کند که افراد برای زندگی خود به دنبال «یکپارچگی ایدئولوژیک» هستند، لوسین گلدمن نیز به نحو دیگری این موضوع را بیان کرده و معتقد است انسان برای اینکه بتواند زندگی‌اش را ادامه دهد نمی‌تواند همه چیز را به چالش بکشد و به دنبال نوعی «یکپارچگی مفهومی» است تا بتواند همه چیز را توضیح دهد. بر مبنای نظرات جوست و گلدمن می‌توان گفت سوژه پذیرا با طبیعی انگاشتن روابط قدرت نابرابر به نوعی یکپارچگی ایدئولوژیک یا مفهومی دست یافته که محیط امنی را برای او فراهم کرده است. از سوی دیگر وابستگی او به خانواده مانع از بازاندیشی نسبت به وضعیت موجود می‌شود. همین سوژه پذیرا وقتی وارد دانشگاه می‌شود، با ارزش‌های رقیب آشنا می‌شود، ارزش‌های رقیب را زیست می‌کند، درونی می‌کند و کم‌کم با افزایش سن یا داشتن درآمد (به عنوان منابع قدرت) نوعی استقلال نیز کسب می‌کند و اینجاست که می‌توان

گفت سوژه به معنای دقیق کلمه سوژه (توانایی بازاندیشی) می‌شود. به همین دلیل است که بیش‌ترین مصادیق از پذیرا بودن سوژه را در خانواده شاهد هستیم تا در محیط‌های عمومی.

۳.۵ سوژه بی‌قدرت

سوژه بی‌قدرت به لحاظ هستی‌شناختی، سوژه‌ای است که نابرابری و اعمال قدرت را درک می‌کند اما موقعیت ساختاری او و در نتیجه تفسیر او از موقعیت‌اش مانع از مقاومت می‌شود (Yazdaninasab & Khademnabi, 2023: 91). بی‌قدرتی سوپژکتیو به معنای ناتوانی کنشگر در دستیابی به امیالش است (Pauwels & Svensson, 2014). در اینجا بر خلاف سوژه پذیرا ما با نوعی سوژگی به معنای توانایی بازاندیشی سروکار داریم. سوژه بی‌قدرت از محدودیت‌های ساختاری (چهارم) آگاهی دارد و بر اساس تفسیری که از موقعیتی که در آن قرار دارد و برآوردی که می‌کند عمل می‌کند. این نوع واکنش محصول بازاندیشی است و از نظر سوژه کنشی عقلانی است اما نمی‌تواند مصداق مقاومت باشد زیرا در آن شاهد عاملیت کنشگر نیستیم و صرف داشتن کنش عقلانی، بر اساس بازاندیشی‌هایی که نسبت به مفهوم مقاومت صورت گرفته است، مقاومت محسوب نمی‌شود. در بخش بعد خواهیم دید که منظور ما از مقاومت (کنشی که بر قدرت اعمال شده تأثیرگذار باشد) و عاملیت چیست.

این نوع سوژه، ممکن است به لحاظ هستی‌شناسی به مثابه سوژه‌ای که به تعبیر مارکسیستی دچار «آگاهی کاذب» شده است تعبیر شود یا منطبق با سنت هگلی با اصطلاح «ذهنیت برده» یکی دانسته شود اما ارائه اینگونه تفاسیر بدون در نظر گرفتن زمینه اجتماعی کنش و کنشگر قابل قبول نیست. در آگاهی کاذب سنت مارکسیستی، سوژه ارزش‌های غالب را درونی کرده است (مانند سوژه پذیرا)، ارزش‌هایی که موقعیت نابرابر را بازتولید می‌کند و در نهایت به ضرر سوژه است. ذهنیت برده در سنت هگلی نیز به این معناست که برده برای خوشایند ارباب آنچه ارباب طلب می‌کند را هر چند به ضررش باشد انجام می‌دهد. اما در اینجا صحبت از نوعی آگاهی (سوپژکتیو) و در عین حال نداشتن عاملیت (ناتوانی در کنش) است.

در بین مشارکت‌کنندگان، بی‌قدرتی سوپژکتیو بیش از پذیرش و مقاومت مشاهده شد. بیشترین احساس بی‌قدرتی در مواجهه با بعد چهارم قدرت است. گفتیم در حالت چهارم، خودِ قدرت، سوژه را در متن زندگی روزمره خلق می‌کند، آنچه آن‌ها به عنوان منافع خود درک می‌کنند را شکل می‌دهد و استراتژی‌های پیش روی کنشگران را محدود می‌کند

(Abraham, 2016, p. 9). در اینجا بعد چهارم همان ساختار رسمی و غیررسمی مردانه و نابرابر است که تمام مشارکت‌کنندگان آن را تجربه کرده و روایت می‌کنند.

یکی از مهمترین این مصادیق مربوط به پوشش در فضای عمومی است. سعیده که خانواده‌اش ساکن یزد هستند درباره تفاوت پوشش در یزد و تهران می‌گوید: «من پوشش تهران تا یزد فرق می‌کنه بخاطر تفاوت جامعه. تهران هر جور دلم بخواد می‌پوشم، ولی یزد بیشتر سعی می‌کنم مراعات کنم. بهم حس خوبی نمی‌ده». در اینجا می‌بینیم که سعیده در برابر ساختار فرهنگی فضای عمومی در یزد احساس بی‌قدرتی می‌کند. ساختار فرهنگی شهر یزد که عموماً ساختاری سنتی و مذهبی است (ساخت فرهنگی و اجتماعی به مثابه بعد چهارم قدرت) اجازه پوشش راحت به سبک تهران را نمی‌دهد. البته نیازی به گفتن نیست که گزاره «تهران هر جور دلم بخواد می‌پوشم» در مقایسه با یزد مطرح شده است زیرا سعیده در انتخاب نوع پوشش در تهران نیز با مشکل روبرو بوده است و در مورد پوشش در دانشگاه در تهران می‌گوید: «نمی‌تونم لباس کوتاه یا تنگ بپوشم. اعصاب خورد کنه». معصومه برعکس سعیده معتقد است در شهرستان به دلیل نبودن گشت ارشاد (مصادیقی از نوع اول و دوم قدرت) راحت‌تر بوده است:

«نوع پوشش من راحته هر تپیی بخوام می‌گردم مگر اینکه دوست دور باشه و معذب باشم. با حجاب مشکل دارم، قبولش ندارم، می‌رم بیرون می‌آم مرگمه. شهرستان خیلی پوشش راحت‌تر بود. گشت نداشت راحت‌تر بودم. از وقتی اومدم تهران چون تنهام ... سعی می‌کنم بیشتر رعایت کنم. با تیشرت رفتم بیرون، البته بالا شهر بود و مهم نبود که مامور هم وایساده بود. اونجا همه راحتن. روسری نمی‌پوشیدم. فقط سویشرت شلوار با کلاه. ولی الان اینجا وسط شهر مجبورم رعایت کنم.»

در مورد معصومه کاملاً شاهد تفسیری عقلانی از موقعیت و اعمال انواع قدرت هستیم. از یک سو، معصومه همچون سعیده معتقد است پوشش‌اش به انتخاب خودش است. در مورد این گزاره که برخی دیگر از مشارکت‌کنندگان مطرح کردند ذکر چند نکته لازم است. اول اینکه منظور مشارکت‌کنندگان در اینجا این نیست که «هرچه دلشان بخواهد می‌پوشند» چون گزاره‌های بعدی ناقض این نوع تفسیر است و به محدودیت‌ها اشاره دارند. اینجا منظور مشارکت‌کنندگان این است که شخص دومی (پدر، برادر، دوست و غیره) آن‌ها را مجبور به پوشش خاصی نمی‌کنند؛ به مصادیق این حالت خواهیم رسید. در مورد معصومه شاهد اعمال قدرت نوع اول و دوم هستیم که به صورت گشت ارشاد مشهود است. گشت ارشاد در تهران

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۸۳

سبب شده است معصومه به دلیل احساس ناامنی، پوششی داشته باشد که گشت ارشاد برایش مسأله‌ای درست نکند. همین سوژه در شمال تهران پوششی متفاوت دارد و با تیشرت و کلاه بیرون می‌رود. احساس بی‌قدرتی معصومه در برابر بعد اول و دوم قدرت (گشت ارشاد)، بعد چهارم قدرت (ساختار فرهنگی شمال شهر و مرکز شهر) کاملاً مشهود است. معصومه از این اعمال قدرت‌ها آگاه است اما نمی‌تواند آنگونه که تمایل دارد رفتار کند. کنش‌اش از نظر او عقلانی است چون با این استراتژی‌ها احساس امنیت می‌کند. بعد چهارم قدرت نیز در برساخت هویت معصومه اینگونه قابل توضیح است: معصومه ارزش‌های متفاوت از ارزش‌های رسمی را درونی کرده است ولی توان به نمایش گذاشتن تمام هویت خود را به دلیل محدودیت‌های ساختاری ندارد. هویت و ارزش‌های او در تعارض با ارزش‌های رسمی است و منابع قدرت محدود او امکان مقاومت گسترده در برابر ارزش‌های رسمی را از او صلب کرده است. این احساس بی‌قدرتی می‌تواند در سطح کلان به مثابه مقاومت تعبیر شود اما برای شخص معصومه که به این روابط نابرابر آگاه است و از اظهار کامل هویت‌اش ناتوان است، احساس بی‌قدرتی داده است. این سازوکارها را برای مشارکت‌کنندگان دیگر و همچنین مصادیق دیگر نیز می‌توان به کار برد.

احساس عدم امنیت و در نتیجه احساس بی‌قدرتی در انتخاب پوشش را دیگران نیز اینگونه روایت کردند:

«گشت ارشاد هم منو گرفته با یه لباس معمولی چون بند لباس من شبیه بند سوتین بود. ... گاهی حتی مالک‌ها هم کار دارن چی بپوشی. دوست دارم بی‌حجاب باشم (نجمه). تا حالا دلم خواسته بی‌حجاب برم بیرون نتونستم. بدون آزار و دغدغه برم بیرون نتونستم. ... بعضی جاها احساس امنیت نکردم آرایش نکردم. ... گاهی هم دوست داشتم یه جوری بپوشم ولی چون امنیت نداشتم نپوشیدم (پریسا).»

اعمال قدرت در زمینه پوشش محدود به قوانین محدود کننده نمی‌شود. برخی مشارکت‌کنندگان از محدودیت‌هایی که از سوی خانواده اعمال می‌شود روایت می‌کنند. وقتی روایت معصومه را با نازنین مقایسه می‌کنیم معنای این گزاره که «هر طور دلم بخواهد لباس می‌پوشم» مشخص‌تر می‌شود. در روایت نازنین، نفیسه و سمیه شاهد اعمال قدرت از سوی خانواده در انتخاب نوع پوشش هستیم و در مقابل بی‌قدرتی سوژکتیو مشارکت‌کنندگان. نازنین می‌گوید:

«درمورد پوشش محدودیت داشتم. همین الان هم داریم ما. من چندوقت پیش سرکار می‌رفتم و تیمم عادی بود. ساق پام بیرون بود. ... داداشم از شمال اومده بود تهران گفت بیا بینمت. ... خودمو نگاه کردم اون لحظه گفتم ای وای من جورابم ساق کوتاهه پاچه شلوارمم کوتاهه. چیکار کنم الان؟ ... رفتم یه جوراب ساق بلند خریدم همونجا روی یکی از صندلی‌ها نشستم اونو پوشیدم و بعد رفتم دیدمشون.»

نفسیه از دوران دبیرستان‌اش می‌گوید که حتی اقوام دور به خود اجازه می‌دادند در نوع پوشش، آن هم چادری بودن و نبود اظهار نظر کنند:

«من دبیرستان بودم و تازه چادرم رو برداشته بودم. یه روز یکی از خاله‌هام به مامانم گفت زن‌داداش از اینکه بچه‌هات اینقدر عوض شدن ناراحته و بچه‌هات عوض شدن. مامانم گفت عوض نشدن، عوضی شدن و اون روز تا مدت‌ها من گریه می‌کردم و ناراحت بودم. حس تحقیر شدن داشتم. من همیشه سعی کردم دختر خوب فامیل باشم، آرام بودم، مودب بودم و... اما خودم از خودم بدم می‌اومد، اعتماد بنفس نداشتم (با گریه تعریف می‌کند).»

اگر برگردیم به تعریف از سوژه پذیرا، می‌توان گفت نفسیه در مورد هنجارهای خانواده سوژه‌ای پذیرا بوده است زیرا به تعبیر خودش «دختر خوب فامیل» بوده است. چنین سوژه‌ای با کوچک‌ترین تغییر، یعنی فقط برداشتن چادر، چنین مورد غضب قرار می‌گیرد و احساس تحقیر شدن می‌کند. مصادیق بی‌قدرتی در خانواده محدود به پوشش نیست. نازنین در مورد رفتار تبعیض‌آمیز جنسیتی والدین‌اش می‌گوید:

«تبعیض رو توی خانواده و فامیل بارها احساس کردم. مثلاً ماه محرم می‌شد. اونموقع‌ها من بیشتر دوست داشتم پسر باشم. همه تو هیئت‌ها بودن و شور و شوق و اینا. ولی ما چون دختر بودیم نمی‌تونستیم بریم بیرون. بابام اجازه نمی‌داد ما بریم بیرون توی کوچه. بارها پیش می‌اومد که من توی کوچه بودم بابام منو می‌دید من دیگه می‌ترسیدم برم خونه. سر همین‌ها من تا کارشناسی موهام یک سانت دو سانتی بود. نمی‌داشتم موهام بلند بشه چون دختر بودم رو دوست نداشتم. من هیچ واکنشی درمقابل این محدودیت‌ها نشون نمی‌دادم. خیلی ضعیف بودم نمی‌تونستم ایستم و بگم. یکی از محدودیت‌ها این بود که ماها هیچوقت اجازه نداریم که عکس خودمون رو روی پروفایلمون بذاریم. از نظر ذهنی باهاس مخالف بودم. مجبور بودم که ناهنجاری نکنم ... هیچوقت پیش نیومده که مقابلشون ایستم و بگم نه اشتباه می‌کنید با اینکه توی ذهن خودم می‌گفتم که حق با منه. با دیدن محدودیت‌ها احساس بدبختی داشتم.»

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۸۵

همانطور که مشاهده می‌شود نازنین چنان تحت فشار این محدودیت‌هاست که حتی از هویت جنسی خود متنفر است. کنش والدین در نسبت با نازنین به شکل بعد اول قدرت اعمال می‌گردد و نازنین به دلیل نداشتن منابع قدرت کافی توان مقاومت در برابر این نوع اعمال قدرت را ندارد. روایت نفیسه شکل شدیدتر اعمال قدرت از نوع اول را نشان می‌دهد که تبدیل به خشونت جسمی شده است:

«سابقه کتک خوردن دارم زیاد! مثلاً به بار دبستانی بودم ... نوه عمه‌م که پسره ... سر سفره روبه‌روی من نشسته بود. بهم نگاه می‌کردیم، می‌خندیدیم. (پدرم) عصبانی شد و بعدش اومد خونه من رو با کمر بند زد؛ ... من هر دفعه یادش می‌فتم عضلاتم منقبض می‌شه و از خودم و اون بدم می‌آد. توی خونه هم با اینکه داداش ندارم ولی نگاه‌های بابام معذبم می‌کنه و مثلاً حتماً باید سوتین ببندم و خیلی هم جمع می‌شینم؛ زیاد بغلش هم نمی‌رم چون خیلی حس بدی بهم می‌ده.»

روایت سمیه نیز حاکی از بی‌قدرتی در برابر کلیشه‌های جنسیتی حاکم بر خانواده است:

«تو خانواده اینقدر که از من انتظار دارن از داداشم ندارن. کارای خونه رو وقتی بیرون من باید انجام بدم، یا سفره جمع کردن، غذا درست کردن ولی داداشم نه. واسه بیرون رفتن و دیروقت اومدن اون محدودیتی نداره؛ من دارم. ... بهم گیر می‌دن که زیاد نخندم، درست رفتار کنم. مثلاً می‌گن صدای خنده دختر نباید بلند باشه. شیطونی نباید بکنم؛ ساکت و سرسنگین باید باشم. ... اینکه پرودی رو خیلی مخفی می‌کنن انگار به چیز وحشتناکیه رو دوست ندارم؛ مثلاً خیلی وقتا دل‌درد داشتم ولی بخاطر بابا و داداشم نگفتم و مجبور شدم یه کارایی رو انجام بدم.»

روایت‌های بی‌قدرتی سوپژکتیو را می‌توان از خانواده تا فضاهای دیگر مانند دانشگاه، محل کار و فضای عمومی ردیابی کرد. تقریباً تمام مشارکت‌کنندگان تجربه تبعیض جنسیتی در دانشگاه را داشته‌اند. فقط برای مثال روایت سعیده و شکوفه از تبعیض‌ها در دانشگاه را روایت می‌کنیم:

«یا ساعت ورود خروج که (با پسرها) متفاوت. اونا می‌تونن هرکاری دلشون می‌خواد توی خوابگاه بکنن ولی ما نمی‌تونیم (سعیده). ما گاهی توی خوابگاه که برای بچه‌ها تولد می‌گرفتیم و می‌رقصیدیم خیلی دعوامون می‌کردن یا حتی لباس عادی که می‌پوشیدیم گیر می‌دادن... بعدش چندباری به کارهامون ادامه می‌دادیم ولی بعدش عادت کردیم و گوش دادیم به حرفشون» (شکوفه).

تبعیض و آزار جنسی از پرتکرارترین تجربه مشارکت‌کنندگان از محیط کار بود. مشارکت‌کنندگانی که این نوع رفتارها را در محل کار تجربه کرده‌اند عمدتاً به دلیل فقدان منابع قدرت کافی احساس بی‌قدرتی داشته‌اند. هر چند در برخی موارد شاهد مقاومت نیز هستیم. برای مثال معصومه که در حال حاضر معلم است و تجربه تدریس خصوصی را دارد از مزاحمت پدر شاگردها روایت می‌کند یا از محدودیت‌هایی که در زندگی خصوصی‌اش با آن مواجه است:

«تو محیط کار ... بعضی وقتا از طرف پدر شاگردها مزاحمت داشتیم، ناراحت بودم، احساس عدم امنیت داشتیم، فکر کردم من چیکار کردم؛ دیدم جلب توجه نکردم. ... الان من معلمم اگر آرایش یا عروسی آنچنانی بگیرم ممکنه فیلم پخش بشه برام بد بشه، برای معلم‌های مرد نیست این. من همیشه باید خودمو بپام.»

حتی اینجا شاهد هستیم که معصومه وجهی از پذیرش را نیز دارد. وقتی مزاحمت پدر دانش‌آموزان را معطوف به رفتار خود و «جلب توجه کردن/نکردن» خود می‌داند.

نجمه در مواجهه با آزارهای جنسیتی در محل کار بر «فقدان حمایت قانونی» تأکید می‌کند و آن را یکی از دلایل عدم مقاومت می‌داند. او می‌گوید: «تجربه‌های مشکلات اخلاقی زیاد داشتم... هیچ حمایت قانونی بی هم نیست. ... زورت نمی‌رسه چون واقعیت جامعه همینه. ... چون حمایتی نبوده واکنش نشون نمی‌دادم.»

البته نجمه تجربه مقاومت در محل کار را نیز دارد و حتی درگیری فیزیکی نیز داشته است اما بر اساس بحثی که در مورد کنش عقلانی داشتیم، کنش نجمه در اینجا معطوف به نتیجه است و چون مقاومت فایده ندارد و حمایت قانونی از آن نمی‌شود، کمتر دست به مقاومت می‌زند. «فقدان حمایت قانونی» از شاخصه‌های اعمال قدرت در بعد دوم است. حال ممکن است کسی بگوید که در این زمینه قانون از قربانی آزار جنسی حمایت می‌کند اما در اینجا مهم تفسیر کنشگر از موقعیت است. از نظر نجمه مراجعه به دستگاه قضایی فایده‌ای ندارد: «مراکز قضایی چیزی به جز تحقیر ندارن. به زن‌ها هم بیشتر، چون زورشون می‌رسه. می‌تونن هر انگلی بهت بززن.»

نهادینه شدن کلیشه‌های جنسیتی در محل کار از دیگر مواردی است که مشارکت‌کنندگان به آن اشاره داشتند. آن‌ها از رفتارهایی گفتند که یک زن «باید» در محل کار داشته باشد تا در معرض آزار جنسی قرار نگیرد:

«با همکار آقا که صحبت می‌کردم چون فعل جمع به کار نبردم (مدیر) به من تذکر داد و سرزنش کرد (زهرا). توی آزمایشگاه که من تنها دخترم این نگاهارو از نوک پا تا سرم حس می‌کنم ولی بی‌اعتنایی می‌کنم. از لباس پوشیدن تا نشستن، حرف زدن و... (لیلا). اونجا نمی‌تونم شوخی کنم یا راحت بشینم چون برداشت‌های بدی می‌کنن و فکر می‌کنن داری بهشون آمار می‌دی (نفیسه). مردا حق دارن هرچیزی بگن... یا به نوع پوشش و ایستادن و حرف زدن باید حواست جمع باشه» (ناهید).

روایت‌های بالا نشان می‌دهند چنان برخی کلیشه‌های جنسیتی (نوع پوشش، نوع صحبت، طرز نشستن و ایستادن و غیره) در محیط کار نهادینه شده است که تمام رفتار مشارکت‌کنندگان معطوف به قضاوت دیگران است. به عبارت دیگر، این کلیشه‌ها و قضاوت‌های احتمالی است که به یک زن در محل کار گوشزد می‌کند که چگونه رفتار کند. احساس بی‌قدرتی در مواجهه با این نوع رفتارها ویژگی مشترکی است که مشارکت‌کنندگان شاغل آن را تجربه کرده‌اند. در کنار فضای خانواده، دانشگاه و محل کار شاهد بی‌قدرتی فزاینده در فضای عمومی نیز هستیم. نگار درباره تجربه خود از آزار جنسی خیابانی و تأثیر این تجربه در احساس بی‌قدرتی مداوم در فضای عمومی می‌گوید:

«توی خیابون خیلی ترسوام. بچگی تو خیابون انگشتم کردن از اون موقع کیفم رو به جوری می‌آرم پایین که باسنم رو ببوشونه. موقع رد شدن خودمو می‌کشم کنار چون شده موقع رد شدن بزمن در باسنم ولی واکنش نشون نمی‌دم چون کسی پشتم نیست... واسه کی مهمه که چه اتفاقی واسم افتاده.»

همانطور که در بخش مقدمه و مباحث نظری اشاره شد، بسط مفهوم مقاومت به هر نوع کنشی سبب شده است تا این مفهوم قدرت تحلیلی خود را از دست بدهد. مورد نگار مثال خوبی در این زمینه است زیرا ممکن است محقق «نحوه قرار دادن کیف» توسط نگار را مصداق مقاومت بداند. این در حالی است که این نوع رفتارها، طبق تعریف دقیق‌تر مقاومت، تأثیری بر اعمال قدرت ندارد و بنابراین مصداق مقاومت نیست. یکی دیگر از نکاتی که در روایت نگار برجسته می‌شود و مشارکت‌کنندگان دیگر نیز به اشکال مختلف به آن اشاره کردند، عدم اطمینان از حمایت دیگران در این مواقع است. تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان از آزار در محل کار و خیابان نشان می‌دهد اگر فردی که در معرض آزار جنسی قرار می‌گیرد از سوی دیگران حمایت شود یا مورد قضاوت منفی قرار نگیرد، احتمال مقاومت‌اش افزایش می‌یابد.

برای مثال، یکی از دلایلی که نفیسه و محبوبه در خیابان در برابر آزار جنسی مقاومت نمی‌کنند ترس از قضاوت دیگران است:

«خیابون که متلک اینا خیلی زیاد بوده؛ همیشه وقتی رفتم بیرون حالم بدتر شده و برگشتم. واکنش گاهی نشون دادم در حد اینکه مزاحم نشید و اینا ولی بیشتر نه؛ چون اعتماد به نفس‌اش رو نداشتم. از قضاوت شدنم می‌ترسم تو خیابون و اینکه بهم نگاه کنن (نفیسه). ولی هنوزم نمی‌تونم واکنش اونجوری نشون بدم چون می‌ترسم کسی نگاه بدی بهم بکنه یا قضاوتم بکنه یا نتونم از پس خودم بریام» (محبوبه).

در مجموع احساس بی‌قدرتی در بین مشارکت‌کنندگان نسبت به آزارهای خیابانی بسیار پرتکرار بود. البته این به آن معنا نیست که این افراد در خیابان مقاومتی نداشته‌اند. برعکس، تمام این مشارکت‌کنندگان در مواقعی مقاومت نیز کرده‌اند که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت. اما آنچه بیشتر مشهود بود احساس بی‌قدرتی است. یکی از دلایل مقاومت کمتر در نسبت با احساس بی‌قدرتی، تکرار این نوع آزارها در اغلب مکان‌های عمومی است. تکرار هر روزه این نوع رفتارها سبب شده است که این مشارکت‌کنندگان نوعی استراتژی بی‌تفاوتی نسبت به این موارد داشته باشند. طبیعی است که هر کنشگری تا حدی می‌تواند برای مقاومت هر روزه انرژی صرف کند. سعیده در مورد آزارهای خیابانی می‌گوید:

«قطعا همه‌مون تجربه کردیم ... واکنش نشون نمی‌دم. نمی‌دونم به آدمی که اینقدر شعور نداره چی باید بگم. جواب دادن و دهن به دهن شدن باهاشون تو شخصیت من نیست کلا یه جوریه که نشنیده می‌گیرم.»

روایت سعیده از یک منظر دیگر جالب توجه است؛ وقتی می‌گوید پاسخ دادن یا واکنش به این رفتارها در شأن او نیست. از روایت سعیده اینگونه بر می‌آید که «دختر خوب» کسی است که مقاومت نمی‌کند. این روایت نشاندهنده همان قضاوتی است که پیشتر به آن اشاره کردیم. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ترس از قضاوت دیگران و اهمیت آن چنان برجسته است که حتی فرد آزار دیده مقاومت را مصداق رفتاری نامطلوب می‌انگارد. بنابراین، «ترس از قضاوت» به منزله عاملی برای عدم مقاومت چنان گسترده است که می‌تواند هم معطوف به دیگران غریبه باشد، هم دوستان نزدیک و حتی قضاوت خود فرد از خودش. ادامه روایت سعیده مثالی از قضاوت دوستانش در مورد کلیشه‌های جنسیتی در مورد انضباط بدنی است:

«(وقتی) بلند می‌خندم توی خیابون دوست صمیمی من (دختر) بهم تذکر می‌داد. مثلاً دوست دارم کنارش که راه می‌رم دستم رو حلقه کنم دور بازوش ولی همه‌ش می‌گفت نه الان

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۸۹

فکر می‌کنن من و تو گرایشات نامتعارف داریم. یا وقتایی که از پله می‌رفتیم بالا و پایین می‌گفت یه دختر هیچوقت پاهاشو محکم نمی‌کوبه روی زمین، باید آروم راه بری.»
«تجربه مشارکت‌کنندگان از حضور دیر وقت در خیابان (معصومه)، خرید (نفیسه، محبوبه)، ضرورت رعایت کلیشه‌های جنسیتی و انضباط بدنی (معصومه، پریسا، رقیه، محبوبه) از موارد دیگری بودند که احساس بی‌قدرتی را نشان می‌دادند و چون چندین روایت از این نوع رفتارها ارائه شد از آن‌ها می‌گذریم.»

۴.۵ سوژه مقاوم

یکی از مهمترین تفاوت‌های مقاومت و بی‌قدرتی، تفاوت بین مفهوم سوژکتیویته و عاملیت است. در ادبیات معمولاً این دو مفهوم یکی انگاشته می‌شوند اما این دو مفهوم را باید متفاوت از یکدیگر به کار برد (Allen, 2002). در اینجا سوژکتیویته به معنای توانایی اندیشیدن و بازاندیشی است: سوژه دارای سوژکتیویته ادراکی از موقعیت‌اش دارد و در مورد روابط قدرت و نابرابری بازاندیشی کرده است. اما عاملیت، به معنای توانایی کنش است. واضح است که همانطور که هانا آرنه هم مطرح می‌کند، پیش‌شرط عاملیت، سوژکتیویته است. بر این اساس می‌توان گفت سوژه پذیرا نه سوژکتیویته دارد نه عاملیت؛ روابط سلطه برای او امری بدیهی، طبیعی و مشروع است که در او درونی شده است. در سوژه بی‌قدرت سوژکتیویته داریم اما عاملیت نداریم؛ سوژه بی‌قدرت از روابط سلطه آگاهی دارد اما به هر دلیلی (عمدتاً فقدان یا کمبود منابع قدرت) امکان مقاومت ندارد، به همین دلیل است که احساس بیگانگی می‌کند (یزدانی نسب و هدایتی، ۱۴۰۲). در مقاومت اما، هم سوژکتیویته داریم و هم عاملیت؛ سوژه مقاوم روابط نابرابر قدرت را درک می‌کند و در برابر آن می‌ایستد. مراد از مقاومت نیز، همانطور که در بخش نظری گفتیم، کنشی است نیتمند که روابط قدرت را تحت تأثیر قرار دهد (Vinthagen and Johansson, 2013: 24).

مقاومت از خانواده آغاز می‌شود و تا مکان‌های رسمی و فضای عمومی ادامه می‌یابد. شدت و ضعف مقاومت نیز بر اساس رویکرد پدیدارشناسی تفسیر بستگی به تفسیر کنشگر از موقعیت و منابع قدرتش دارد. مقاومت در خانواده شامل اشکال متفاوتی است: اعتراض زبانی، سرکشی، قهر و ترک منزل. مریم در مورد کلیشه‌های مربوط به شغل زن و انتخاب حوزه مورد علاقه‌اش می‌گوید:

«مامانم دوست داشت پزشکی بخونم ولی نخوندم. زن باید کار فنی بلد باشه نه اینکه فقط آشپزی کنه. کلا کارهای فنی رو واسه مرد می‌دونن. شش ماه گشتم که هنرستانی پیدا کنم که مکانیک واسه دخترا یاد بده. بعدها توی تهران دیدم. شهرستان می‌گن طرف بی آبروئه.»

همانطور که ملاحظه می‌شود، مریم نه تنها در برابر خواست خانواده مبنی بر ادامه تحصیل در رشته پزشکی سر باز می‌زند بلکه علی‌رغم کلیشه‌های موجود در خصوص شغل زنان، فعالانه رشته مکانیک را پیگیری می‌کند. گفتیم کنشی به منزله مقاومت تعبیر می‌شود که قدرت اعمال شده را تحت تأثیر قرار دهد. مقاومت زهرا در خانواده به شکل پرخاشگری، لجبازی و خرابکاری بوده است و به خوبی مقاومت در برابر قدرت را نشان می‌دهد:

«هر وقت من نابرابری رو از طرف پدر می‌دیدم شروع می‌کردم به پرخاشگری. شاید چون پدرم رو اونقدر قدرتمند نمی‌دیدم که منو منع کنه از یه سری چیزا ولی هم مامانم هم برادرم قدرت داشتن. ... بعد از یه زمانی که فکر کردم دیگه مامانم حریفم نمی‌شه مقابل اونم وایسام. اوایل واکنشم خرابکاری و لجبازی بود ... ولی از یه سنی به بعد (نوجوانی) مستقیم شد و بحث‌هامون از اونجا شروع شد ... دیگه واکنشام با داد و بیداد شد، با چیز پرت کردن بود، با در رو کوبیدن به هم جلوی چشمشون بود.»

کنش زهرا در برابر رفتارهای تبعیض‌آمیز اعضای خانواده مصداق کامل مقاومت است. او از روابط نابرابر قدرت آگاهی دارد و به طور مستقیم در برابر هر یک از مصادیق اعمال قدرت مقاومت داشته است. پرخاش، خرابکاری، لجبازی و بحث مستقیم حول یک موضوع، همگی معطوف به اعمال قدرت بوده است. زهرا با این کنش‌ها به فردی که اعمال قدرت می‌کند می‌فهماند که قرار نیست سلطه او را بپذیرد و مشروعیت این اعمال قدرت را به چالش می‌کشد. طبق روایت زهرا هدف اعمال قدرت از سوی خانواده پذیرش تبعیض جنسیتی از سوی زهرا است. تبعیضی که طبق بعد سوم قدرت برای خانواده او امری طبیعی است. اما زهرا با کنش خود از این اعمال سلطه مشروعیت‌زدایی می‌کند. مثالی دیگر از تحت تأثیر گذاشتن قدرت از طریق مقاومت را می‌توان در روایت نازنین دید وقتی در برابر خواست پدر برای بازگشت به خانه پس از اتمام دوره تحصیل می‌ایستد و در تهران مشغول به کار می‌شود. در این مورد می‌بینیم که اعمال قدرت از سوی پدر معطوف به انتخاب شغل و شهر بوده است و نازنین با مقاومت خود این وجه از قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یا وقتی نازنین در برابر خواست برادر خود مبنی بر نداشتن صفحه اینستاگرام می‌ایستد:

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۹۱

«داداشم (وقتی فهمید صفحه اینستاگرام دارم گفت): همین الان برو حذفش کن. ... برایش پیام نوشتم گفتم انگار تو اجتماع نبودی و یعنی چی؟ به نظرت من کوچیک نمی‌شم تو این رفتارارو بکنی؟ برای اولین بار جلوش واستادم و اینارو بهش گفتم.»

داشتن صفحه اینستاگرام برای دختر در خانواده امری ناپسند است (بعد چهارم قدرت: ساختار غیررسمی قدرت) اما نازنین این ساختار را می‌شکند و نه تنها حساب کاربری ایجاد می‌کند بلکه از آن دفاع هم می‌کند. در واقع نازنین از یک سو با ساختارشکنی خود قدرت نهادینه شده در خانواده را به چالش می‌کشد و هویت متفاوت خود را در برابر هویت مورد انتظار خانواده تعریف می‌کند.

لیلا مصداق بارز دختری است که سراسر زندگی‌اش با مقاومت همراه بوده است. او که در روستا متولد و رشد کرده است چنان از فضای سنتی و مذهبی روستا (بعد چهارم قدرت) بیگانه شده است که تمام انگاره‌ها و کلیشه‌های جنسیتی را به چالش کشیده است.

«تجربه‌های نابرابری رو تو فامیل خیلی داشتم ... تو فامیل افتضاحه چون اکثراً تو روستان و این جو هست که دختر یه سطحی سواد و تحصیلات داشته باشه که به درد زندگیش بخوره. دیگه از ۱۴-۱۵ سالگی خواستگار می‌آد که به فکر شوهر باشه و بعدش دیگه به فکر کار خونه و آشپزی و ایناست؛ نه اینکه باشگاه بره، رنگ مو بذاره، لباس خاصی بپوشه و... چادر باید بپوشی و خیلی محدودن. باید زن خوبی باشن و خدمات جنسی رو خوب ارائه بدن. خیلی واکنش نشون می‌دم. مثلاً تو مهمونیا و عروسیا که می‌ریم بهم می‌گن ازدواج نمی‌کنی؟ می‌گم بکشین بیرون نمی‌خوام ازدواج کنم. ... برنامه‌م مثل برنامه‌های بچه‌های شما نیست ... مثلاً تو خانواده پدرم دخترعمو هام با پسرعمو هام شوخی نمی‌کردن، زیاد ارتباط نداشتن، می‌ترسیدن یه حرفی واسشون دربیارن، ولی من نه. ... من خیلی اوکی بودم باهاشون چون از همون اول اینو جا انداخته بودم که من باشماها متفاوتم و اینا. مثلاً رزمی کار بودم پسرارو می‌زدم، می‌رقصیدم حتی یه وقتایی مامانم می‌گفت می‌دونم واسه تو مهم نیست ولی واسه اونا هست و یوقت حرف درمی‌آرن ولی هیچوقت اجازه ندادم حرف دربیارن. اینم جافتاده که من مثل اونا نیستم. توی فامیلای ما اینجوریه که دختر نباید قبل از ازدواج موهای صورتشو برداره، ابروهاشو برداره، رنگ کنه و...، دختر خوبی باشه، چادری باشه و... ولی من از همون اول این کارارو می‌کردم.»

در مورد لیلا شاهد اعمال قدرت از هر چهار نوع هستیم. ولی بعد برجسته، بعد سوم است: طبیعی بودن کلیشه‌های جنسیتی که آگاهی و معرفت اقوام لیلا را ساخته است. و دقیقاً

اینجاست که لیلا به عنوان یک سوژه مقاوم در برابر هر آنچه در خانواده طبیعی است ایستاده است.

پوشش نیز از مواردی است که گاهی در خانواده مقاومت را برمی‌انگیزد. نفیسه در این زمینه ابتدا مقاومت پنهان داشته و سپس مقاومت‌اش آشکار شده است:

«اوایلش از خونه که می‌خواستم برم بیرون اونجوری که اونا می‌خواستن می‌پوشیدم، وقتی می‌رفتم بیرون عوضش می‌کردم و آرایش می‌کردم ولی بعدش دیگه کم‌کم علنا مقاومت کردم و کار خودمو کردم. دعوا هم می‌کردن ولی باز کار خودمو می‌کردم. حتی یه بار چندوقت پیش بابام جلوی فامیلامون سرم داد کشید که حجابمو درست کنم و منم اونجا داد کشیدم که نمی‌خوام، تهدید به زدن کرد اما بازم دست به شالم نزدم.»

مصادیق دیگر مقاومت پنهان که در بین مشارکت‌کنندگان مشهود بود در خصوص ارتباط با جنس مخالف، خواه به عنوان همکلاسی دانشگاه و خواه به عنوان دوست پسر بود. برخی از مقاومت‌ها نیز مصادیق عمل خلاقانه دوسرتو (۱۹۸۴) بود. برای مثال سعیده برای دور زدن حراست دانشگاه ترفند جالبی به کار می‌برد. او می‌گوید: «(هنگام) گیر دادن به لاک ناخن شستم رو لاک نمی‌زدم، کارت (دانشجویی) رو نشون می‌دادم، نمی‌فهمید و می‌رفتم و اینجوری گولشون می‌زدم.»

زمانی که از آزارهای جنسی در محیط کار و احساس بی‌قدرتی سخن گفتیم، اشاره کردیم که گاهی این آزارهای جنسی در محیط کار با مقاومت نیز روبرو می‌شود. نگار در این مورد می‌گوید:

«اولین جایی که کار کردم منشی بودم. مدیر ... گفت بیا خونه ما بمون، زنم هم هست. فهمیدم زنش نیست خیلی عصبانی بودم و دیگه نرفتم سرکار.»

ترک محل کار از اشکال رایج در اینگونه آزارهاست. پریسا نیز مانند نگار چنین تجربه‌ای دارد: «محیط با روحیه من سازگار نبوده. گفتن باید با ما دوست بشی. یه نوع خود فروشیه من مشغول به کار نشدم.»

در بخش سوژه بی‌قدرت دیدیم که نحوه چقدر در مواجهه با آزارهای جنسی در محیط کار احساس بی‌قدرتی می‌کرد. اما او در محیط کار سوژه سراسر بی‌قدرت نبوده و مقاومت نیز داشته است. او در اینباره می‌گوید:

«چیزهایی که تجاوزه خیلی عادی تلقی می‌شه. واکنش من بستگی به شرایط داره. الان آدم آرام‌تری ام، خودمو بیشتر کنترل می‌کنم، کمتر عصبانی می‌شم و راحت‌تر می‌دونم چطور

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۹۳

برخورد کنم. قبلاً واکنش شدیدتر بود و اضطرابم بیشتر. ... قبل‌تر واکنش‌هام بیشتر بود و مشکل‌سازتر می‌شد اما الان که بزرگتر شدم رفتار او نا هم فرق می‌کند چون می‌دونم خیلی چیزها رو می‌دونم. درگیری هم بوده.»

نجمه در مواجهه با آزارهای جنسی به نوعی تغییر استراتژی داده است. هم به دلیل تجربه بیشتر و هم به زعم خود به دلیل آگاهی بیشتر. شاهد هستیم که چگونه افزایش منابع قدرت (در اینجا سن و آگاهی) سبب شده امکان مقاومت تسهیل شود.

علاوه بر آزارهای جنسی، تبعیض جنسیتی در محل کار نیز از مصادیق روابط نابرابر قدرت است که در بخش سوژه بی‌قدرت نیز به آن اشاره شد. درباره تبعیض جنسیتی روایت‌ها حاکی از نوعی نابرابری جنسیتی غیرسیستماتیک/کتره‌ای (Fricker, 2012) است. چون هم میزان این نابرابری در همه جا یکسان نیست و هم ممکن است تبعیض شغلی بین مرد و زن وجود نداشته باشد. در مجموع این نوع تبعیض در بین پاسخگویان خیلی رایج نبود و آزار جنسی گستردگی بیشتری داشت.

در سوژه بی‌قدرت گفتیم که بیشترین تجربه احساس بی‌قدرتی در فضای عمومی بود. اما اینجا تناقضی پیش می‌آید: از یک سو بیشتری احساس بی‌قدرتی در فضای عمومی رخ می‌دهد و از سوی دیگر شاهد روایت‌های متعدد از مقاومت در همین حوزه هستیم. لازم به ذکر است که اگر بخواهیم به لحاظ کمی میزان مقاومت و میزان بی‌قدرتی سوژکتیو را در فضای عمومی مقایسه کنیم، میزان بی‌قدرتی سوژکتیو به مراتب بیشتر است. در روایت‌ها از مقاومت در فضای عمومی شاهدیم که عمدتاً مشارکت‌کنندگان از «یک بار» استفاده می‌کنند «یه بار دبیرستانی بودم قشنگ زدم طرفو. من خیلی هیجانی بودم، از الان بیشتر» (نازنین)؛ یا از خاطرات بسیار دور استفاده می‌کنند: «راهنمایی که بودم یه مرد منو لمس کرد منم همیشه یه سوزن با خودم دارم برای همین موقعیت‌ها. سوزن رو می‌زنم روی دستشون» (سعیده). بنابراین می‌توان گفت علی‌رغم تجربه مقاومت اکثر مشارکت‌کنندگان در مقابل آزارهای جنسی در فضای عمومی، این نوع مقاومت محدود بوده است. در سوژه بی‌قدرت گفتیم که احساس عدم حمایت، ترس از قضاوت و تکرار هر روزه این نوع آزارها سبب شده است تا افراد کمتر دست به مقاومت بزنند. بر اساس رویکرد هرمنوتیک تفسیری، سه عامل مذکور مبتنی بر تفسیر کنشگر است. حال اگر کنشگر محیط را به گونه‌ای تفسیر کند که نه تنها قضاوت نمی‌شود بلکه حمایت نیز می‌شود، احتمال مقاومت‌اش افزایش می‌یابد.

«توی موقعیت‌های عمومی و مزاحمت‌ها واکنش شدید نشون می‌دم مخصوصاً وقتی همراه دارم (نجمه). یه بار شهرستان داشتم تو بلوار پیاده می‌رفتم مرده بهم تیکه انداخت و با شونه‌ش کوبید به من. من پرخاش کردم گفتم معلومه مامانش چه کاره است. که اتفاقاً یه نفر مامانشو می‌شناخت گفت اره این کاره است و پیگیرش نشو واسه همه مزاحمت ایجاد می‌کنه. دور و برم شلوغ باشه باز بیشتر می‌تونم واکنش نشون بدم (پریسا). تو محیط‌های عمومی اگر شلوغ باشه و مورد خشونت قرار بگیرم جواب می‌دم، بلندم جواب می‌دم که همه بفهمن. هفته‌ای دو یا سه بار این اتفاق میفته. یه آقای زد پشتم منم کتکش زدم و داد و بیداد کردم اونم ترسید چون انتظار ندارن (زهرا). تو این جاهای شلوغ خیلی راحت ترم (لیلا). خیابون هم متلک خیلی زیاد بوده ولی جواب می‌دم و فحش بلند خواهرمادر می‌دم» (سیما).

روایت‌های بالا را با سوژه بی‌قدرت در فضای عمومی مقایسه کنید. موقعیت کاملاً یکسان است اما یکی تفسیر به قضاوت شدن می‌کند و دیگری تفسیر به حمایت؛ و همین تفسیرهای متفاوت از موقعیت است که تنوع واکنش‌ها را ممکن می‌سازد. در سوژه بی‌قدرت گفتیم که گاهی چنان ساختار فرهنگی رسمی و غیررسمی قدرتمند است (نوع چهارم قدرت) که حتی سوژه قربانی ترس از مقاومت دارد. این سوژه دقیقاً مصداق نابرابری تفسیری فریکر (۲۰۱۲) است و کاملاً در مقابل حالت سوژه مقاوم قرار می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

در مقالات دانشگاهی مرسوم نیست که روایت یا نقل قولی از مشارکت‌کنندگان در قسمت بحث و نتیجه‌گیری آورده شود اما روایت کلی نفیسه از زندگی‌اش شاید تصویری جامع از اعمال انواع قدرت و زندگی سراسر رنج و مبارزه برخی از دختران باشد:

«برای خیلی از چیزا جنگیدم، مثل نظر دادن، دانشگاه شهر دور رفتن، سرکار رفتن و... ولی همینا هم حس خوبی بهم نمی‌ده چون تازه رسیدم به اونجایی که از اول باید می‌بودم. خیلی روانم تحلیل رفته و احساس خستگی می‌کنم. برای اینکه درس رو تنها راه نجاتم می‌دونستم همیشه خوب خوندم. خیلی حسرت زندگی بقیه رو می‌خورم و خودم و زندگی‌ام رو باهاشون مقایسه می‌کنم؛ خیلی سرخورده می‌شم. یه مدت فکر می‌کردم چجوری می‌شه بابام رو بکشم. برای طلاق گرفتن مامانم خیلی تلاش کردم ولی الان نسبت بهش بی‌حس شدم یعنی بمیره هم برام مهم نیست. هفت هشت سالی هست که دیگه دختر خوب فامیل هم نیستم. اولاش این

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۹۵

طرد شدند و اسم دردآور بود اما به کارای خودم ادامه دادم و خواهرام رو هم تشویق کردم و الان دیگه ناراحتم نمی‌کنه تازه می‌فهمم کارم رو درست انجام دادم.»

در این مقاله که با رویکرد هرمنوتیک تفسیری انجام شد، تفسیر کنشگر از موقعیت تعیین‌کننده رفتار او بود. قدرت در چهار بعد مد نظر قرار گرفت و سه نوع سوژه پذیرا، بی‌قدرت و مقاوم شناسایی شد. سوژه پذیرا، سوژه‌ای بود که نه سوپژکتیویته داشت نه عاملیت. بیشترین میزان پذیرا بودن را در خانواده شاهد بودیم به ویژه زمانی که سوژه پذیرا با طبیعی انگاشتن روابط قدرت و نابرابری، آن را درونی کرده و می‌پذیرفت. این وضعیت مشابه همان چیزی است که لوکس (۱۹۷۴) آن را آگاهی کاذب می‌نامد.

سوژه بی‌قدرت، سوژه دارای سوپژکتیویته اما بدون عاملیت است زیرا امکان مقاومت ندارد. این سوژه عمدتاً به دلیل بیگانگی از ارزش‌های رسمی و غیررسمی و درونی کردن ارزش‌هایی غیر از ارزش‌های مرکز، هویتی متفاوت دارد اما به دلیل منابع قدرت محدود یا پیامدهای مقاومت، دست به مقاومت نمی‌زند و نمی‌تواند هویت خود را به طور کامل ابراز دارد. با این حال مشاهده شد بخشی از این بی‌قدرتی ناشی از ترس از قضاوت شدن و عدم حمایت از سوی دیگران بود.

سوژه مقاوم، هم سوپژکتیویته داشت و هم عاملیت. این سوژه در برابر اعمال قدرت ایستادگی می‌کند و قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در روایت‌ها شاهد انواع مقاومت از مقاومت پنهان تا آشکار بودیم که در تمام محیط‌ها از خانواده تا دانشگاه، محل کار و فضای عمومی گسترده‌گی داشت.

نتایج این پژوهش نشان دادند: در هم تنیدگی انواع قدرت و انواع مواجهه با قدرت بسیار پیچیده و متنوع است. در اینجا چهار بعد قدرت به صورت تحلیلی تفکیک شده‌اند اما در دنیای واقع این چهار بعد با یکدیگر عمل می‌کنند. قدرت می‌تواند سرکوب‌کننده و آشکار (بعد نخست) باشد مانند رفتار پدر یا برادری که دختر را امر و نهی می‌کند و به صورت عریان بر او اعمال قدرت می‌کند. می‌تواند حاصل رویه‌ها و قوانین باشد (بعد دوم) مانند تجربه اعمال قدرت در محل کار و دانشگاه و حتی فضای عمومی. زمانی که مشارکت‌کنندگان به دلیل فقدان قانون یا عدم حمایت قانون‌کنش مطلوب خود را انجام نمی‌دهند. بعد سوم قدرت، بر خلاف دو بعد نخست، عینی و آشکار نیست و از طریق طبیعی‌انگاشتن و درونی کردن ارزش‌ها و هنجارها اعمال می‌گشت. این بعد که معرفت‌شناختی است، ارزش‌ها و هویت کنشگر را برمی‌سازد و بستگی دارد سوژه چه ارزش‌ها و هنجارهایی را درونی کند. در اینجا شاهد بودیم

که بیشتر سوژه‌ها به دلیل حضور در دانشگاه، آشنایی با هویت دختران دیگر و قرار گرفتن در معرض ارزش‌های جهانی شدن در برابر ارزش‌های سنتی قرار گرفته و ارزش‌های رقیب خانواده و نظم کلان را درونی کرده‌اند. این وجه از قدرت نشان می‌دهد که قدرت لزوماً سرکوبگر و یکطرفه نیست و می‌تواند سوژه را توانمند کند. در اینجا درونی کردن ارزش‌های رقیب (بعد سوم قدرت) سوژه را مصلح به مقاومت کرد. بعد چهارم قدرت، ارتباط بسیار نزدیکی با بعد سوم دارد و هستی و هویت سوژه را شکل می‌بخشد. در واقع یکی از سازوکارهای خلق سوژه (بعد چهارم) این سه بعد قدرت و به ویژه بعد سوم قدرت است. برای مثال، در مورد مشارکت‌کنندگان این تحقیق، ابتدا هویت آن‌ها در شهرستان و در کنار خانواده (از طریق ارزش‌های حاکم بر آنجا) شکل گرفت. سپس از طریق آشنایی با نظام ارزشی جدید هویت آن‌ها تغییر کرد؛ در کنار این وضعیت تجربه آن‌ها از اعمال قدرت نوع اول و دوم در محیط‌های مختلف سبب شکل‌گیری هویتی شد که هم‌اکنون با آن‌ها مواجه هستیم. بنابراین، می‌توان ردپای بعد چهارم قدرت را در جای جای زندگی این سوژه‌ها شاهد بود.

در کنار تنوعی که در انواع قدرت وجود داشت، مواجهه با قدرت نیز کاملاً متنوع و پیچیده است. مطابق با بعد چهارم قدرت، نمی‌توان سوژه‌ها را یکپارچه دانست. این سوژه‌ها بر اساس تفسیری که از موقعیت دارند می‌توانند پذیرا، بی‌قدرت یا مقاوم باشند. بنابراین نمی‌توان یک سوژه را کاملاً پذیرا دانست، یا او را بی‌قدرت نامید یا هویت مقاوم را به او نسبت داد. هر سوژه‌ای در موقعیت‌های مختلف بر اساس تفسیری عقلانی عمل می‌کند. دیدیم که یک سوژه حتی ممکن است در یک موقعیت مشابه کنش متفاوتی داشته باشد. برای مثال دیدیم برخی از سوژه‌ها در برخی موقعیت‌ها مقاومت می‌کردند ولی به دلایلی از جمله مقاومت نافرجام، یا به تعبیر یکی از آن‌ها خستگی از جنگیدن سبب شد تا چنین سوژه مقاومتی تبدیل به سوژه بی‌قدرت شد. همچنین می‌توان از این انگاره فوکو، یعنی «هرجا قدرت هست، مقاومت هست» فراتر رفت و گفت هر جا قدرت هست (و با توجه به رویکرد هستی‌شناختی که از قدرت داشتیم، همه جا قدرت هست)، بسته به تفسیر کنشگر از موقعیت، مقاومت، بی‌قدرتی و پذیرش قدرت نیز هست. البته ذکر یک نکته بسیار حائز اهمیت است. در اینجا می‌توان گفت کلیت زندگی مشارکت‌کنندگان این مقاله را می‌توان مقاومت نامید. در واقع سبک زندگی آن‌ها را می‌توان «زندگی به مثابه مقاومت» نامید. چرا که انتخاب زندگی مجردی در تهران و دور از خانواده و حتی در بسیاری از موارد ادامه تحصیل به خودی خود مقاومت در برابر نظام ارزشی سنتی است. اما اگر بخواهیم درون همین سبک زندگی، حالت‌ها مواجهه با قدرت را شناسایی و

تجربه زیسته دختران تحصیل کرده... (محمد یزدانی نسب و نفیسه کریمی علویجه) ۱۹۷

تفکیک کنیم، یعنی سطح تحلیل را تغییر دهیم، شاهد مواجهه‌های متفاوت با اعمال قدرت هستیم. در این سطح تحلیل، بیش از پذیرش و مقاومت ما شاهد احساس بی‌قدرتی بودیم که سازوکارهای مختلفی برای آن آورده شد: بیگانگی سوژه‌ها از ارزش‌های رسمی و غیررسمی، تجربه مقاومت ناکام، هزینه بالای مقاومت، نداشتن منابع کافی، عدم حمایت و قضاوت دیگران و عدم حمایت قانون و قواعد حقوقی از جمله این سازوکارها بودند. اما در کنار این سازوکارها، می‌توان یک عامل بسیار مهم دیگر را برجسته کرد. روایت ابتدای بخش نتیجه‌گیری این سازوکار را به خوبی نشان می‌دهد. روایت مشارکت‌کنندگان ما نشان داد که در صورت عدم پذیرش (درونی کردن) انواع قدرت، سوژه‌ها همواره و به اشکال مختلف در معرض انواع قدرت هستند. از روابط خصوصی تا محل کار و دانشگاه، از فضاهای خصوصی تا فضاهای عمومی و حتی زمانی که این مشارکت‌کنندگان در خلوت خود نسبت به روابط خود بازاندیشی می‌کنند این اعمال قدرت وجود دارد و در این شرایط طبیعی است که یک فرد امکان مقاومت در برابر تمام این انواع قدرت را نداشته باشد و در بهترین حالت به صورت گزینشی دست به مقاومت بزند.

کتاب‌نامه

- ابادری، یوسف، سهیلا صادقی فسایی و نفیسه حمیدی (۱۳۸۷)، «احساس ناامنی در تجربه زنانه از زندگی روزمره»، پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۱، صص: ۷۵-۱۰۳.
- شریفی‌ساعی، محمدحسین و تقی آزادارمکی (۱۴۰۰)، «قدرت و مقاومت زنان در خانواده ایرانی: روایت زنان از شیوه‌های مقاومت فرهنگی در خانواده»، تحقیقات فرهنگی ایران، سال چهاردهم، بهار ۱۴۰۰ شماره ۱ (پیاپی ۵۳)، صص: ۱-۳۶.
- شفیعی، سمیه سادات (۱۳۹۳)، «سیری در رویکردهای نظری متاخر به مقاومت»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۴، صص: ۱۳۹-۱۸۶.
- عنایت، حلیمه و مریم سروش (۱۳۸۸)، «میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره»، پژوهش زنان، دوره ۷، شماره ۲، صص ۸۵-۱۱۲.
- کافی، مجید، لیلا بهمنی و مریم سادات دلاور (۱۳۹۵)، «سرمایه فرهنگی زنان و ساختار توزیع قدرت در خانواده (مطالعه موردی: شهر شیراز)»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۴، بهار ۱۳۹۵، شماره ۱، صص: ۱۰۵-۱۲۳.
- هیندس، باری (۱۳۹۶)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، شیرازه

یزدانی نسب، محمد و محمد هدایتی (۱۴۰۲)، «بسط شبکه مفهومی قدرت فراسوی دوگانه‌انگاری‌ها»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، (انتشار آنلاین)، شماره (-)، صص (-).

- Abazari Y, Sadeghi S and Hamidi N (2008), "Insecurity Feeling in Female Experience of Everyday Life", *woman's studies*, 6(1), 75-103. [text in Persian].
- Abraham, Judson C (2016), "Extending Gaventa: A Foucauldian Analysis of Power and Powerlessness", ASA Annual Conference, *Journal of Appalachian Studies*.
- Allen, Amy (2002), "Power, Subjectivity, and Agency: Between Arendt and Foucault", *International Journal of Philosophical Studies*, 10:2, 131-149
- Bachrach, P. and Baratz, M., (1962), "The two faces of power". *American Political Science Review*, 56 (4), 947-952.
- Butler, Judith (1993) *Bodies That Matter*. New York: Routledge.
- Butler, Judith (1997) *Excitable Speech*. New York: Routledge.
- Dahl, Robert., (1957), "The concept of power", *Behavioural Science*, 2 (3), 201-215
- Danisch, Robert (2017), "Rhetorical Agency in a Neoliberal Age: Foucault, Power, Agency, and Ethos", in K. Hong Nguyen (ed.), *Rhetoric in Neoliberalism*, pp. 63-85.
- De Certeau, Michel (1984), *The Practice of Everyday Life*, University of California Press: Berkeley.
- Deveaux, Monique (1994), "Feminism and Empowerment: A Critical Reading of Foucault", *Feminist Studies*, Vol. 20, No. 2, pp: 222-247.
- Digeser, Peter (1992), "The Fourth Face of Power", *The Journal of Politics*, Vol. 54, No. 4 pp. 977-1007.
- Efrainsson, E., & et.al. (2003). "Expressions of power and powerlessness in discharge planning". *Journal of Clinical Nursing*, 12, 707-716.
- Enayat Halimeh and Maryam Soroush (2009), "The amounts and types of women's resistance in facing the power structure in everyday life", *woman's studies*. 7(2), 85-112. [text in Persian].
- Foucault, Michel (1978), *The History of Sexuality*. Vol. 1: An Introduction. New York: Random House.
- Foucault, Michel (1980), *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977*, Edited by Colin Gordon, Pantheon Books.
- Foucault, Michel, (1982) "The Subject and Power." Afterword in *Beyond Structuralism and Hermeneutics*, ed. Hubert L. Dreyfus and Paul Rabinow. London: Harvester Wheatsheaf.
- Fricker, Miranda (2007), *Epistemic Injustice: Power and the Ethics of Knowing*, New York, Oxford.
- Fricker, Miranda (2012). "Powerlessness and Social Interpretation". *Episteme*, 3(1-2), 96-108.
- Gaventa, John. (1980). *Power and Powerlessness: Quiescence and Rebellion in an Appalachian Valley*. Urbana: University of Illinois Press.
- Haugaard, Mark (2020), *The four dimensions of power: understanding domination, empowerment and democracy*, Manchester: Manchester University Press.

- Haugaard, Mark (2021), "The four dimensions of power: conflict and democracy". *Journal of Political Power*, 14:1, 153-175.
- Heaton, Janet (2022). "Pseudonyms Are Used Throughout": A Footnote, Unpacked", *Qualitative Inquiry*, Vol. 28(1) 123-132
- Hindess, Barry (2017). *Discourses of power: from Hobbes to Foucault*. Translated by Mostafa Younesi, Tehran: Shirazeh. [text in Persian].
- Hollander, Jocelyn A. & Rachel L. Einwohner (2004) "Conceptualizing Resistance", *Sociological Forum*, Vol. 19, No. 4, Dec., pp. 533-554.
- Jost, John T & et al. (2003), "Social inequality and the reduction of ideological dissonance on behalf of the system: evidence of enhanced system justification among the disadvantaged", *European Journal of Social Psychology*, Vol. 33. Pp. 13-36.
- Kafi, Majid. Bahmani, Leila and Delavar, Maryam Sadat (2016). "Cultural capital of women and the structure of power distribution in family (Case study: Shiraz city)", *Woman in Development and Politics*. 14(1), 105-123. [text in Persian].
- Lindseth, Anders & Astrid Norberg (2004), "A phenomenological hermeneutical method for researching lived experience", *Scand J Caring Sci*; 18; 145-153
- Lukes, Steven (2021), *Power: A Radical View* (3rd ed.), London: Red Globe press.
- Lukes, Steven, (1974), *Power: radical view*. London: Macmillan.
- Pauwels Lieven J.R. & Robert Svensson (2014), "Micro-Place Disorder, Subjective Powerlessness and Violent Youth Group Involvement: Testing an Integrative Control". *International Journal of Criminology and Sociology*, 3, 200-221
- Scott, James C. (1985). *Weapons of the Weak*. Yale University Press.
- Scott, James C. (1989) "Everyday Forms of Resistance", *Copenhagen Papers*, No. 4, pp. 33-62.
- Scott, James. C. (1990). *Domination and the arts of resistance. Hidden transcripts*. Yale University Press.
- Seeman, Melvin (1959), "On The Meaning of Alienation", *American Sociological Review*, Vol. 24, No. 6, pp. 783-791
- shafiei, somayyeh sadat (2014). "Satiety in recent theoretical approaches to resistance". *Journal of Social Sciences*, no. 64: 139-186. [text in Persian].
- Sharifi Saei, Mohammad Hossein and Azadarmaki, Taghi (2021). "Women's Power and Resistance in the Iranian Family: Women's Narrative of Cultural Resistance Strategies in the Family", *Journal of Iranian cultural Research*, 14(1), 1-36. [text in Persian].
- TenHouten, W. D. (2016). "The emotions of powerlessness". *Journal of Political Power*, 9(1), 83-121.
- Van der Toorn, J., Feinberg, M., Jost, J. T., Kay, A. C., Tyler, T. R., Willer, R., & Wilmuth, C. (2015). "A sense of powerlessness fosters system justification: Implications for the legitimation of authority, hierarchy, and government". *Political Psychology*, 36(1), 93-110
- Vinthagen, Stellan and Anna Johansson (2013), "Everyday Resistance: Exploration of a Concept and its Theories", *Resistance Studies Magazine*, No 1, pp: 1-46.

۲۰۰ پژوهش‌نامه زنان، سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۲

- Weitz, Rose. (2001). "Women and their Hair. Seeking Power through resistance and accomodation". *Gender & Society*. Vol, 15, No 5, pp. 667-686.
- Yazdaninasab Mohammad and Mohammad Hedayati (2023), "Expanding the conceptual configuration of power: beyond dualism". *Cultural studies & Communication*, (online published). [text in Persian].
- Yazdaninasab, M. & Khademnabi, M., (2023). Power and resistance: iranian day-laborers' lived experience of power relations in the workplace. *Journal of Political Power*, 16 (1), 81-100.